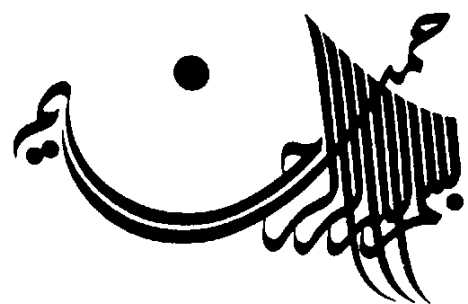




﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾



(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نگو نام

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۷
خلوت اول:	
جلوه‌ی حق تعالی.....	۱۳
خلوت دوم:	
نوآوری‌های علمی مؤثر در پایداری انقلاب اسلامی.....	۲۷
خلوت سوم:	
زمانه‌نگار و زندگی خودنوشت دوران کودکی.....	۵۱
خلوت چهارم:	
روز معلم و بزرگداشت مقام استاد.....	۹۵

شب، خلوت و آذرخش سکوت

(مد ظله العالی)

♦ حضرت آیت‌الله محمدرضا نگو نام

سرشناسه: نگو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: شب، خلوت و آذرخش سکوت / محمدرضا نگو نام.
مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۹۸ ص.
شابک: ۰۰ - ۸۰ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: نگو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷ - -- مصاحبه‌ها
موضوع: مجتهدان و علما -- ایران -- مصاحبه‌ها
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱۳/۵۵ ۸۸۵ ن BP
رده‌بندی دیویی: ۹۹۶/۲۹۷
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۹۵۶۳۸

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۴۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲ ۹۰ ۱۵ ۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN: 978 - 600 - 6435 - 80 - 0



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

پیش‌گفتار

وقتی می‌خواستم برای ادامه‌ی طلبگی از حوزه‌ی تهران به قم بیایم، تنها با یک ساک آمدم. در این ساک نه حتی حوله‌ای گذاشته بودم نه آینه‌ای. می‌گفتم صورت و دست خود را با پیراهنم خشک می‌کنم و کتاب‌هایم را زیر سرم می‌گذارم و متکایی نمی‌خواهم. فقط یک ظرف ترشی برداشتم که روزها آن را با مقداری نان خشک شده که دورریز طلاب بود می‌خوردم. بعد از گذشت یک ماهی سردردهایی به سراغم آمد. البته آن روزها ساعت‌ها درس می‌گفتم. روزی سرم چنان درد گرفت که حتی بدنم به رعشه افتاد. نتوانستم به درس بروم و طلبه‌ها که منتظر درس بودند و می‌دانستند من هیچ‌گاه درس را تعطیل نمی‌کنم، نگران شده بودند و به حجره‌ی من آمدند. آنان مرا به مطب پزشکی که در خیابان چهارمردان بود بردند. مطب وی خیلی شلوغ بود و به انتظار نشستیم. در آن‌جا ناگاه به خود آمدم و گفتم می‌دانم سردرد من از

چیست. هنوز نوبت ما نشده بود که بلند شدم. به یکی از آنان گفتم مقداری گوشت چرخ کرده - شش ریال - با نان بگیرد. وقتی با آن غذایی درست کردم و خوردم، سردرد و رعشه‌ی من خوب شد. ترشی اعصاب و معده‌ی مرا اذیت کرده بود. باید دنیا را دست‌کم نگرفت و گرنه حتی رستم دستان نیز باشی، تو را بر زمین می‌زند. این که طلبه مسکن می‌خواهد و به هزینه‌ی ماهیانه در حد عفاف و کفاف نیاز دارد راست است اما راه هم بسته نیست و این هم راست است و باید راه خود را پیدا نمود.

مسیر طلبگی مشکلات بسیاری را پیش روی آدمی می‌گذارد که چاره‌ای جز پذیرش آن نیست. برخی از مشکلات برآمده از ناسوت است و تغییر آن در حیطه‌ی قدرت آدمی نیست و باید آن را پذیرفت. این مسایل را باید جبر برآمده از ناسوت یا «سَرّالقدر» دانست؛ خواه با میل ظاهری یا باطنی ما یکی باشد یا نه. هر کسی یک دل دارد با هزار پشت بیگانه با دل دیگری و این عقل است که می‌تواند چنین مسایلی را مدیریت و کنترل نماید و به هر حال، از طلبه عذری را نمی‌پذیرند. باید راه را یافت. البته اوصاف اهل راه را اولیای کَمَل که حضرات معصومین علیهم‌السلام باشند بیان کرده‌اند. ما باید زندگی خود را هماهنگ با سیره‌ی آن بزرگواران نماییم که آن حضرات علیهم‌السلام بهترین الگوهای رفتاری طلاب می‌باشند که وارث آنان به شمار می‌روند و در این راه باید عقل و خردی داشت که



بتواند عمل و رفتار آن معصومین علیهم‌السلام را درک و تحلیل نماید و در این زمینه جمود یا التقاط نداشت.

مسیر طلبگی مسیر عافیت‌طلبی و بی‌دردی نیست. اولیای خدا همه بلاکش بوده‌اند. کسی که می‌خواهد آب غوره یا آب لیمو بخورد و برای آن استخاره می‌گیرد و مصلحت‌سنجی دارد، در این مسیر نیست. شما نمی‌توانید چنین کسانی را که گاه برای آنان ده‌ها کرامت می‌آورند الگو و مربی قرار دهید. شما دویست و شصت سال معلم معصوم داشته‌اید. تحلیل این همه سال کردار معصوم، مغز را به انفعال می‌کشانند. این همه سال می‌تواند ده‌ها هزار سال غیبت را پاسخ‌گو باشد. شما اگر بخواهید زمان غیبت را به دست آورید می‌توانید از این معادله، آن را محاسبه نمایید. یعنی باید به دست آورید دویست و شصت سال حضور، چند سال غیبت را جواب می‌دهد. کسانی که امروزه از ظهور سخن می‌گویند و آن را نزدیک می‌دانند مشکل ذهنی دارند. کسی که احادیث این باب را استناد می‌کند مثل مورچه‌ای است که به کوهی بلند آویزان شده و نمی‌تواند خود را برای چند متر بالا بکشد. شما در طول دویست و شصت سال آموزش دیده‌اید که در برهه‌ها و بحران‌های مختلف چه تصمیم و انتخابی داشته باشید و مدیریت بحران را چگونه به دست آورید.

به هر روی در ابتدا که به قم آمده بودم فکر می‌کردم این‌جا



حوزه‌ای علمی است که چون با فصل انقلاب اسلامی مواجه شده است می‌توان در آن از هر علمی گفت و فکر می‌کردیم قیام پانزده خرداد می‌تواند به عالمان آزادی دهد و آنان را از تقیه بیرون آورد. من گاه می‌دیدم برخی از عالمان بعضی از کتاب‌هایی را که دارند، در کتاب‌خانه‌ی خود، به پشت می‌گذارند تا عنوان آن مشخص نگردد. من در آن زمان، آنان را عالمانی ترسو می‌دانستم، اما رفته رفته که خود تجربه دیده شدم دانستم این عالمان دینی ترسو نبودند بلکه آنان کارآزموده بودند که دانش‌های خود را مخفی می‌کردند.

اما این کتاب به شرح زندگی و زمانه‌ی بنده می‌پردازد. زمانه‌ای که چگونگی آن را تا حدودی در کتابی با عنوان «حضور دلبران» آورده‌ام. در آن جا گفته‌ام خداوند دانش‌هایی را به رایگان به بنده داده است که بسیاری از آن در جایی نوشته نشده و خود نیز فرصت نیافته‌ام تا آن را به نگارش آورم. هم‌اینک یکصد و پنجاه جلد کتاب در اختیار دارم که آماده‌ی انتشار است و این آثار که آن را برای تمامی اقشار جامعه مفید می‌دانم به دست مردم برسد. البته مانعانی هستند که اعتنایی به منع آنان ندارم و خود را از آن برکنار نموده و بر آن هستم که واقعیت‌ها را به صورت بی‌پیرایه و صریح بیان دارم. این مطالب نسبت به بنده، تعریف و تمجید نیز نیست، بلکه شرح بخشی از ماجرای زندگی است که زمانه برایم

پیش آورده است. من در این جا و در گوشه‌ی قم، سخن گفتن با چند طلبه را ترجیح می‌دهم و آن را آزادی خود می‌دانم. در این گوشه‌ی قم آزادی را دارم، ولی به سکوت و چه فریادی بلندتر از «خلوت» و چه آذرخشی روشناتر و برنده‌تر از «سکوت»!

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

خلوت ۱

جلوه‌ی حق تعالی

اشاره: متن زیر مصاحبه‌ی رادیو فرهنگ با نگارنده است که به صورت تلفنی انجام گرفته است و برخی از زوایای زندگی بنده را مورد پرسش قرار می‌دهد.

رادیو فرهنگ: اولیای الهی را از سویی نمی‌توان در شأن و مرتبه‌ای که هستند بیان کرد و از دیگر سو نمی‌توان دیده بر واقعیت فرو بست؛ با این وضع، آرام نمی‌توان گرفت و در برابر روشنایی نمی‌توان چشم فرو بست؛ زیرا در زوایای روشن و پنهان زندگی بزرگان، امید، ایمان به خدا و تلاش نهفته هست.

حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام، استاد علم و معرفت، جامع معقول و منقول و فقیه علوم اهل بیت علیهم‌السلام در کمال

فرهیختگی در انس با حق و در غربت خلق به سر می‌برد. در برنامه‌ی امروز بر زمزم دانش و معرفت ایشان گرد خواهیم آمد و بر شناخت خویش خواهیم افزود.

آیت‌الله نکونام با قلمی زیبا زندگی خویش را چنین توصیف فرموده‌اند: «با آن‌که هیچم، ولی دوران کوتاه زندگی‌ام آکنده از تلاش، کوشش، درد، سوز، هجر و وصال آن یار شب‌سوز بوده و هست. گرچه از سه سالگی اندیشه‌ام را به‌خوبی می‌شناسم، به‌طور مداوم از ابتدای بلوغ، قلم به دست گرفته و به تألیف، تصنیف، نقد و تصحیح آثار پرداخته‌ام. در سنین نونهالی، قبل از قیام پانزده خرداد چهل و یک، حضرت امام علیه السلام؛ آن پیر سینه‌چاک را یافتم. جز علوم صوری، آن‌چه به‌طور مداوم و بی‌وقفه مرا از طفولیت تا حال به خود مشغول داشته، حضرت حق، حقایق معنوی، علوم ربانی، علم تعبیر و ولایت، رموز اسما و صفات الهی و انس و حضور باطنی با قرآن کریم بوده است. کم‌تر از سه دهه، رغبت به استاد داشتم ولی در بیست سالگی خود را از همه و همه کس فارغ دیدم، ولی در همین مدت، اساتید فراوانی در رشته‌های گوناگون مرا یاری کردند. اساتیدی که هر یک امت و قیامتی بودند. آیاتی الهی، بیناتی ربانی از مشاهیری چون آیت‌الله الهی قمشه‌ای، آیت‌الله شعرانی، آیت‌الله شیخ مرتضی حایری، آیت‌الله سید احمد خوانساری، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله میرزا هاشم آملی رحمهم الله تعالی.



همراهان گرامی ارتباط تلفنی ما با آیت‌الله محمدرضا نکونام برقرار شده است. خدمت استاد نکونام عرض سلام و عصر به‌خیر داریم.

▣ خدمت شما عزیزان و دوستان همراه و شنوندگان محترم سلام عرض می‌کنم و سرور و سلامتی همگان را از خداوند خواستارم.

رادیو فرهنگ: ما هم خوشحالیم که در بخش گفت‌وگوی برنامه در خدمتتان هستیم. استاد درباره‌ی خود بگویید.

▣ بسم الله الرحمن الرحیم. من از خودم چیزی ندارم. آن‌چه که در خودم می‌بینم این است که باید از حق سخن گفت و هر کس و هر چیزی، هرچه دارد، از حق است. این‌ها نمود و ظهور حق است که در انسان‌ها تجلی می‌کند و جلوه می‌کند و ظهور و بروز دارد و تمامی ریزش حق تعالی است، اما اگر به ظرف ناسوت و خلقی بخواهیم عنوان کنیم، آن‌چه از خود یاد دارم کوشش، زحمت، تفکر، رؤیت و تماشای حق تعالی بوده، چه در مسایل علمی و چه در مسایل باطنی، معرفتی، امور فردی، شخصی تا اجتماعی، سیاسی، فلسفی، عرفانی یا قرآن کریم، دین، طریقت و حقیقت. این‌ها شغل دایمی ما از طفولیت تا به امروز و ان شاء الله تا در حیات ناسوت هستیم خواهد بود. از این طریق اشتغالاتی دایمی برای ما بوده است. از ابتدا قلم به دست داشتیم و درس



می‌گفتیم و شاید بیش از سی سال هست که در حوزه مشغول تدریس هستم، در سطوح مختلف تا سطوح عالی و مباحث مختلف حوزوی و همین‌طور نوشته‌های مختلف. یعنی اگر بخواهم شغل و عمرم را تقسیم کنم، در اصل نوشته‌ها و دوم تدریس و در مرتبه‌ی سوم هم مسایل اجتماعی و اموری که مردمی و کلی است می‌باشد. در واقع تمام عمر ما در این سه جهت بوده است.

رادیو فرهنگ: دوست داریم درباره‌ی تولد و خانواده‌ی محترمتان مطالبی را بیان کنید.

□ تولد من در سال ۱۳۲۷، و شناسنامه‌ام صادره از گلپایگان است. سعید آباد گلپایگان. ولی خودم در تهران بزرگ شده‌ام، چون پدرم در جوانی به تهران آمدند و در آن‌جا ساکن شدند. در واقع از طفولیت در سرچشمه‌ی بازار و بعد هم شهری حضرت عبدالعظیم بوده‌ام. در سنین مختلفی در تهران به درس مشغول بوده‌ام و مابقی را در قم و گاهی در مشهد بوده، یعنی خدمت ادیب نیشابوری که شرف‌یاب می‌شدیم و در محضر ایشان بودیم و همین‌طور جهات مختلف دیگر که در ظرف تحصیل سیر و سفر داشتیم.

رادیو فرهنگ: استاد، تحصیلاتتان را از چه زمانی آغاز کردید و درباره‌ی تحصیلاتتان توضیح بفرمایید.

□ همان‌طور که در نوشته‌ی خود قرائت کردید و بعضی از عزیزان نوشته‌اند آمده، کار اصلی و حرکت واقعی ما همان سیر الهی بود که از طفولیت در دل ما بوده. البته خودم شرح حال و نوشته‌ای دارم که اساتیدم را توضیح می‌دهد. مسایل مختلف، چه مباحث عقلانی چه نقلی، مباحث اجتماعی و نیز درباره‌ی مسایل جدید هم زمینه‌های مختلف را داشته‌ام و اساتید مختلفی در تمام این زمینه‌ها دیده‌ام، از کودکی و نونهالی تا جوانی و تا وقتی که حاجت بوده دنبال می‌کرده‌ام.

رادیو فرهنگ: در چه زمینه‌هایی تحصیل کرده‌اید؟

□ آن‌چه که اهمیت دارد ذکر کنم را باید دو قسمت کرد. بخشی عمده مباحث معنوی باطنی بوده که شاید اکثریت عمرم و شب‌هایم را مشغول داشته و بیشتر عمرم را شب‌ها هیچ خواب نداشته‌ام و کم‌تر در خواب بوده‌ام، به‌طوری که شب‌ها برایم چون روز هست و در روز راحت‌تر می‌توانم خواب داشته باشم و استراحت کنم. شب‌ها گمانم هست که روز است و روز برایم حالت شبانه دارد؛ به‌طور قهر این‌ها عمده‌ی عمرم را، همان‌طور که آن عزیز در عبارت آورده آن یار هر جایی ما را هم به این‌جا و آن‌جا کشانده؛ از این مسأله که بگذرد، دیگر مباحث علمی بوده از مباحث فلسفی، عرفانی، فقه، اصول و در نهایت یک حقایقی که زمینه‌های ظاهری دارد ولی ریشه‌هایش ریشه‌های الهی هست؛

مثل علم ولایت، علم اسما، علم تعبیر و علم قرآن کریم، که این چهار اساس غیر از عرفان و فلسفه یا کتاب‌های متداول و معروف است و عرفان یا فلسفه، علوم صوری و ظاهری می‌تواند چاشنی و زمینه و سکویی برای این حقایق باشد. این‌ها یک حقایقی است که خداوند نصیب افراد می‌کند و زمینه‌های محبوبان را دارد و به طور قهر در زمان ما کم‌تر رونق دارد. آن‌چه بیش‌تر در این عصر رونق دارد، مسایل صوری و ظاهری است.

در زمینه‌های ظاهری نیز آن‌چه که در ابتدا تا به امروز چه در نوشته‌ها و چه در مباحث و درس‌ها دنبال می‌شده، ریشه‌ی اصلی پیرایه‌زدایی است؛ یعنی در هر علمی و در هر معرفتی که وارد می‌شدیم، در پی این بوده‌ایم که درس‌ها را از نادرستی تمییز بدهیم و معلوم شود «حقیقت» چیست. حال در فقه، اصول، فلسفه و در عرفان نقد و بررسی آن، خمیرمایه‌ی اصلی فکر ما را داشته؛ چون اعتقاد ما این بوده که چه نسبت به عالم نقل و چه در مباحث عقلی و عرفانی بر اثر آن مشکلاتی که در تاریخ و جامعه وجود دارد، یک پیرایه‌های ملموس و غیر ملموس وجود دارد و این‌ها احتیاج دارد که عده‌ای تحقیق و دنبال کنند و پیرایه‌زدایی کنند، چه از مباحث نقلی و چه از مباحث عقلی، کتاب‌ها و علوم و فنونی که در تیررس انسان هست.

کار ما در این جهت امری دایمی بوده که در تمام زمینه‌ها آن‌چه

قلم زده شده با نقل و تحلیل همراه بوده و هیچ‌گاه نقل عبارت‌های دیگران به تنهایی نبوده است و نقل‌ها را پیرایه‌زدایی کرده‌ایم، لذا در این باره، نوشته‌هایی در زمینه‌های مختلف داریم که تمامی این‌طور است و مشکل اصلی جامعه را نیز همین می‌بینیم. در نظام اسلامی باید سازمان یا مؤسسه‌ای به عنوان پیرایه‌زدایی در زمینه‌ی فرهنگ و امور علمی و فنی و اجتماعی ایجاد بشود یا بخش بسیار عظیم و قوی، چه در دانشگاه و چه در حوزه‌های ما بدین منظور تشکیل شود.

در پیرایه‌زدایی باید ببینیم چه چیزهایی دلیل دارد و چه چیزهایی دلیل ندارد اما سنت شده و بین ما رایج گردیده و گاهی ما را به گرفتاری و امراض گوناگون کشانیده است. پیرایه‌زدایی امری دایمی با ما بوده و هر قلمی که زده‌ایم و هر قدمی که برداشته‌ایم، در جهت تصحیح یک معنا بوده، نه تنها نوشتن یا خواندن و کارهای عادی دیگر.

رادیو فرهنگ: استاد، شما درباره‌ی اساتیدتان صحبت بفرمایید.

□ اساتیدی که ما در طول عمرمان دیدیم - البته من یک جزوه‌ی بسیار سنگینی نسبت به اساتیدم دارم - فراوان بوده و از طفولیت که حساب می‌کنم بیش از صد استاد بوده‌اند. در میان این‌ها استاد زن نیز داشته‌ام. استاد کافر، مسیحی، اهل سنت،

استاد موسیقی و حتی در بعضی از زمینه‌های امراض اجتماعی نیز استاد به‌نامی را داشته‌ام.

نوشته‌هایی دارم نسبت به زمینه‌های اجتماعی مثل موسیقی، قمار، انحرافات جامعه و در همان زمینه‌ها اساتیدی داشته‌ام که وقتی انسان حرف می‌زند، همین‌طور عامیانه و از سر مطالعه و خودآموز نباشد. بر اساس آن تربیتی که از استاد ماهره داشتم، حتی قبل از بلوغ ما به دنبال آگاهی آموزش و فراگیری این مسایل بوده‌ایم. به طور کلی اساتیدی که داشته‌ام بر دو بخش بوده؛ یک بخش اساتیدی که در زمینه‌های امور پنهانی و معنوی بوده که آن‌ها قهراً خود، مردمان پنهانی بوده‌اند و آشکار شدن آن‌ها یا اسم و نام آن‌ها مشکل است که زمینه‌های شناسایی داشته باشد، ولی نسبت به آن بزرگان و اعظامی که حالا در جامعه مطرح بوده‌اند، بعضی از همان حضراتی که جناب عالی هم قرائت فرمودید از آن جزوه، چه در تهران و قم و چه در مشهد، مثلاً در مشهد خدمت ادیب نیشابوری، تعلقات سبعه و مقامات حریری را که نهایت باب ادب و معرفت ادبی است خواندم و همین‌طور در تهران، مرحوم الهی قمشه‌ای آن عارف سینه‌چاک و مرحوم آقای شعرانی آن ارسطوی زمان و همین‌طور در فقه محضر مرحوم آقا سید احمد خوانساری و دیگران و در قم نیز مرحوم آقا مرتضی حائری

و مرحوم آقا میرزا هاشم و مرحوم آقای گلپایگانی و دیگر اعظم بوده‌ام.

ما به‌طور فراوان خدمت مرحوم آقا مرتضی حایری و آقا میرزا هاشم بوده‌ایم و بیش‌تر از چندین سال، یعنی چهارده تا پانزده سال بوده، یعنی اساتید تا زنده بودند ما در خدمتشان بودیم و نوعاً وقتی از دنیا رفتند از فیوضاتشان محروم شدیم، یعنی فیوضات ظاهریشان.

رادیو فرهنگ: من فهرستی از کتاب‌های شما را دارم و می‌بینم در زمینه‌های مختلف قلم زده‌اید و کتاب‌هایی را به رشته‌ی تحریر درآورده‌اید، از جمله کتاب: «انقلاب فرهنگی»، «فقه غنا و موسیقی» در هفت جلد، «زن؛ مظلوم همیشه‌ی تاریخ» در چهار جلد، ده جلد «دیوان شعر»، «سیر اندیشه»، «ولایت فقیه» و بسیاری از آثار دیگر که الان من در این فهرست می‌بینم. می‌خواستم از شما خواهش کنم درباره‌ی این کتاب‌ها و موضوعاتی که انتخاب کرده‌اید تا در مورد آن تحقیق کنید و این آثار را ایجاد کرده‌اید توضیح بدهید.

□ همان‌طور که قرائت فرمودید و عرض شد ما در رشته‌های مختلف، آن‌چه نیاز به کار داشته، دنبال می‌کرده‌ایم که شامل مسایل علمی، اجتماعی، اعتقادی، سیاسی، فکری و فرهنگی

بوده؛ لذا در این زمینه‌هایی که کار شده مشکلاتی وجود داشته که ما وارد شده‌ایم؛ البته این‌ها بخشی از نوشته‌هاست که شاید بیش از چند نوشته‌ی بزرگ و کوچک هست که در این طول عمر نوشته شده و هنوز هم به چاپ نرسیده است. تنها یکی از آن‌ها چاپ شده، چند تا از آن‌ها هم زیر چاپ است، ولی چند صد نوشته‌ی کوچک و بزرگ است؛ این‌ها در واقع زیر خاک است و قدرت یا توان یا امکان چاپ آن نبوده است، چون خودم که فرصت این کار را نداشتم، قهراً هرچه نوشته‌ام به کناری نهاده می‌شده، اما کارهایی که شده فرض کنید در مسایل اجتماعی، بیش‌تر بوده، چون تمام این علوم باید نقش جهانی داشته باشد، یعنی کاربردی باشد حالا چه عرفان و فلسفه، چه شعر و موسیقی و چه فقه و قرآن باشد. ما اگر نتوانیم از آموخته‌ها و یافته‌های بشر در کاربرد صحیح اجتماعی و برای زندگی استفاده کنیم، این‌ها ارزش چندانی ندارد، چون «برای نهادن چه سنگ و چه زرا!». شما وقتی می‌خواهید استفاده نکنید، چه طلا باشد چه سنگ باشد. تمام این‌ها برای استفاده و کاربرد است؛ به خاطر این در زمینه‌های مختلف، نوشته‌هایی که داریم - چه نوشته‌های فقهی، اصولی، تفسیری، حوزوی و چه غیر حوزوی مثل مباحث موسیقی یا بعضی از رشته‌های اجتماعی دیگر که می‌دانستیم - در این‌ها

مشکل هست. فرض کنید در جهت موسیقی ما اعتقادمان این است که باید انسان موضوع را ابتدا بشناسد و بعد حکم را پیدا کند و بعد ملاک و مناط حکم را دنبال کند، یعنی اول باید ببینیم موسیقی یعنی چه و بعد ببینیم برای حرمت یا غیر حرمتش دلیل داریم یا نه. بعد معلوم می‌شود چرا شریعت چنین برخوردی داشته؟ پس اگر ما موضوع را نشناسیم، دانستن حکم چندان اهمیت پیدا نمی‌کند، چون نمی‌دانیم که اصلاً چه چیزی را می‌خواهیم بگوییم حرام هست یا حرام نیست؛ به این جهت، نوشته‌هایی از فارسی و عربی داریم. شعر و غزل بسیار هست، شاید چندین هزار شعر و غزل، مثنوی، رباعی، دو بیتی و تک بیتی است و دیگر زمینه‌های مختلف فلسفی، عرفانی، فقهی و اصولی. درس‌هایی که همه ضبط می‌شود، خارج فلسفه، خارج فقه، خارج اصول و خارج عرفان که همه در سطح عالی و با نقد و بررسی دنبال می‌شود. حالا زمینه‌های مختلف هم هست. اگر سؤال باشد خدمتتان هستم.

رادیو فرهنگ: درباره‌ی تحقیقاتی که در زمینه‌ی موسیقی انجام داده‌اید، بیش‌تر توضیح بفرمایید.

□ نسبت به موسیقی باید گفت سابقه‌ای در اصل تاریخ دارد و به گذشته بر می‌گردد؛ یعنی با انسان، موسیقی در عالم بوده و

حتی قبل از انسان هم بوده است. صوت و صدا و موسیقی از حنجره‌ی انسان در انسان و حیوان و از ضرب انگشتان دست و پای انسان تولید و خلق شده و چیزی عرضی و خارجی نیست که بر ما تحمیل شده باشد. موسیقی به باطن، به دل و به حقیقت ما باز می‌گردد، ولی در تاریخ، همیشه سلاطین و سردمداران فاسد دنیا و حتی خلفای جور و در اسلام نیز بنی‌امیه و همین‌طور سلاطین عجم، صوت، صدا و موسیقی را چنان با فساد و فحشا و تباهی و پلیدی آلوده کرده‌اند که دیگر نمی‌شده است آن را به صورت پاک و ملکوتی دنبال کرد، خصوصاً در زمان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام که حق در غربت و شیعه در تقیه بوده و دولت، مجلس و فریادی نداشته است، آلودگی موسیقی و غنا بیش‌تر بوده است و جز فریاد و آهنگ باطل برای تباهی، پلیدی، فساد، کهنه کردن دین و بستن راه حق چیز دیگری میدان‌دار نبوده است! اما امروز که دنیا آزاد است و به‌خصوص ما در آستانه‌ی پیروزی انقلاب عظیم شیعه هستیم، باید از صوت و صدا، کمال استفاده را داشته باشیم و اگر خدای ناکرده نتوانیم به‌طور سالم از این امر استفاده کنیم ممکن است فردا دیر شود و پشیمان شویم.

در آن زمان، مشکلات این‌چنین بوده است. علما، بزرگان و اعظام دین نیز چون دولت و بیان و فریادی به نام حق نبوده و در

تقیه بوده‌اند و هرچه فریاد بوده از آن باطل بوده، غنا و موسیقی را دارای اشکال می‌دانسته‌اند، ولی امروزه که فضا تغییر کرده و حق، فریاد، صدا و نوا دارد، باید از آن به‌طور صحیح و با برنامه‌ای اصولی استفاده شود. حتی در مقابل فریادگران خارجی که الان در دنیا از همین موسیقی و صوت و صدا به‌طور گسترده‌ای استفاده می‌کنند و حتی فرهنگ ملت ما را با آن مورد هجوم قرار داده‌اند و خوانندگان آلوده و گریخته از این مملکت را به خود خوانده‌اند. این گونه است که می‌گوییم حوزه‌ها، بزرگان و اعظام دین باید نسبت به موسیقی تجدید نظر کنند، تحقیق در این موضوع داشته باشند و مسایل حکمی آن را دنبال کنند تا بتوانیم بر اساسی صحیح و سالم از این کیمیای الهی و از این لطف دل و صفای باطن استفاده کنیم.

خلوت ۲

نوآوری‌های علمی مؤثر در پایداری انقلاب اسلامی

اشاره: این مصاحبه به درخواست پژوهشگاه فرهنگی اسلامی دفتر تبلیغات در تاریخ ۳ / ۸ / ۱۳۸۸ و با هدف تبیین نوآوری‌های نگارنده در علوم مختلف انجام شده است.

پژوهشگاه: حاج آقا ما از دفتر تبلیغات، پژوهشگاه فرهنگی اسلامی خدمت رسیدیم. در این پژوهشگاه بخشی به نام جنبش نرم‌افزاری است که این بخش، واحدی به نام واحد ثبت نوآوری دارد. این واحد حدود یک سال و نیم پیش راه‌اندازی شده است. کار این واحد این است که نوآوری‌های بزرگانی که در حوزه علمی به صاحب نظر هستند را شناسایی و آن را به اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمی معرفی کند. خدمت حضرت عالی به عنوان یکی از اساتیدی که در علوم مختلف حوزوی صاحب نظر و

دارای نوآوری‌هایی هستید رسیدیم تا در این جلسه نوآوری‌هایی که خود در هر علمی در نظر دارید و کلان و تاثیرگذار در علم هستند با توجه به تخصص‌هایی که دارید اعم از فقه، اصول، فلسفه و عرفان به صورت فهرست‌وار با توضیح مختصری ارایه بفرمایید.

□ بسم الله الرحمن الرحيم. از تشریف‌فرمایی و محبت شما ممنون هستم. ان شاء الله خداوند عاقبت ما را ختم به خیر کند.

با توجه به عظمت و بزرگی که انقلاب اسلامی دارد و با توجه به تأثیر شگرف آن، از حوزه نیز توقعاتی هم‌پای آن هست و نباید این حوزه را هم‌چون حوزه‌ی پیش از انقلاب دانست. به طور کلی حوزه نسبت به جامعه‌ی امروز مؤثر و فعال نیست و متاعی در خور برای عرضه ندارد. رشته‌های علوم تجربی و فنی و دانشگاه‌ها و پژوهشکده‌های مرتبط با آن تا کاسب کارها، قصابی‌ها، نجاری‌ها و آهنگری‌ها هر یک چیزی برای عرضه به جامعه دارد اما حوزه عرضه‌ی خاصی نسبت به جامعه ندارد. ما در فقه، فلسفه و عرفان که علوم ادعایی حوزه هست یک نهضت فراگیر برای تولید علم نمی‌بینیم و تلاش‌ها نوعی نیست؛ چون نظام آموزشی حوزه نتوانسته است آن را روشمند و قانونمند کند و آنچه هست تلاش‌های جزئی و شخصی است که از نظام حوزه بر نیامده است. نظام حوزه فعال نیست و نمی‌تواند کاربردی در

جامعه داشته باشد و کار با موعظه و دعا که بیش‌تر مخاطبان آن نیز کم‌ترین افراد جامعه هستند پیش می‌رود. این با شأن روحانیت آن هم در دامن انقلاب عظیم اسلامی که با خون شهدا و روح پاک امام راحل طراحی و آبیاری شده، مناسب نیست. ما بارها گفته‌ایم حوزه‌ها برای ساماندهی نیازمند طراحی قانونی جامع و اساسی است که مورد اجماع تمامی بزرگان حوزه باشد و کسی به آن اشکالی منطقی نداشته باشد تا سازکار حوزه‌ها در پرتو آن مشخص باشد و هر کس بداند در کجای این جدول قرار گرفته است. هم‌چنین ما در جای دیگر گفته‌ایم تبلیغ که برجسته‌ترین کار حوزه‌ها در این زمان است سزاوار حوزه‌ها نیست. انبیای الهی که دین خداوند را تبلیغ می‌کردند به پشتوانه‌ی وحی دل‌گرم بودند اما حوزه‌ها برای تبلیغ باید پشتوانه‌ی تحقیق را داشته باشد و تبلیغ بدون تحقیق نافرجام و شکست‌خورده است. حوزه‌های امروز تحقیقی ندارد تا بتواند تبلیغ داشته باشد. اساتید حوزه و بزرگان آن به‌طور روزمره و به صورت شخصی و خصوصی درس می‌گویند و کتاب می‌نویسند تا باقیات صالحاتی برای آنان باشد. چنین چیزی به هیچ‌وجه شأن روحانیت شیعه و فرهنگ پویای شیعی نیست. روحانیت نیازمند تحولی اساسی است تا بتواند در جامعه کاربرد و نقش تأثیرگذار پیدا کند. حوزه در سطح کشور دویست‌هزار نیرو در اختیار دارد که باید برای تربیت آنان طرح و

برنامه داشته باشد به گونه‌ای که خروجی آن تربیت نیروهای مبتکر با قدرت طراحی و نظریه‌پردازی باشد و بتوانند نبض علوم انسانی را در سراسر جهان به دست گیرند و به عنوان مرکزی مهم که به تولید دانش در عرصه‌ی علوم انسانی می‌پردازد در سطح جهان شهره باشند و طرح‌های علمی آن در سطح جهان قابل خرید و فروش باشد؛ نه آن‌که نیروهای آن برای تبلیغ در روستاها تربیت شوند و آنان نیز مجبور باشند برای امرار معاش خود از فقرای شیعه تکدی کنند. حوزه باید از لحاظ علمی به مرتبه‌ای برسد که بتواند با فروش دانش خود از فقیران و مستضعفان جهان حتی از کفار آنان دست‌گیری کند و مبلغان آن به فقیران کمک مالی کنند نه آن‌که از مردم پولی بگیرند. هم‌اکنون وضع معیشتی طلاب بسیار ناگوار است و بیش‌تر آنان باید اندک شهریه‌ای نیز که دارند جهت پرداخت وام‌های خود بدهند. این ناتوانی نظام حوزه در تأمین معیشت نیروهای خود را می‌رساند. حوزه باید بتواند به علومی دست یابد که با فروش آن برای خود درآمدزایی داشته باشد و نابسامانی‌های اقتصادی طلاب خود را سامان بخشد. در این کشور اگر صاحبان مشاغل و حرفه‌ها اعتصاب کنند این کشور فلج و زمین‌گیر می‌شود، اما اگر حوزه‌های علمیه پنج سال اعتصاب کنند، آیا تأثیری بر اجتماع و مردم دارد؟ آیا اگر آنان سالی به تبلیغ نروند، اتفاقی می‌افتد؟ کار ما باید ارزش داشته

باشد به گونه‌ای که با فروش آن به مدد فقیران و مستضعفان بر خیزد، وگرنه خود اهل علم کم‌مصرف‌ترین و کم‌توقع‌ترین افراد جامعه هستند. تبلیغ‌ها هم‌اکنون چیزی جز سخنان تکراری نیست و کم‌ترین نوآوری در آن است. آموزه‌های حوزویان چون کاری تکراری است خریداری نیز ندارد. مشکل اصلی حوزه‌ها این است که به روزمرگی و تکرار مبتلا شده‌اند و کارهای آنان علمی، تحقیقی و مؤثر در اجتماع نیست. این در حالی است که حوزه‌ها باید قوی‌ترین پشتوانه‌ی علمی و فرهنگی انقلاب و مردم باشد و مردم احساس کنند حوزه‌ها هم‌چون خون در رگ‌های جامعه هستند نه بسان منطقه‌ای بیابانی که خارج از محدوده است. مردم اگر پای منبری می‌نشینند به احترام روضه‌ی امام حسین (علیه السلام) و برای روضه است، نه برای شنیدن سخنان اهل علم. از این روست که مداح‌ها به‌خوبی می‌توانند نقش آنرئاتیو و جانشینی علما را بهتر از آنان بازی کنند. حوزه برای رهایی از این مشکلات و یافت جایگاه حقیقی و بایسته‌ی خود ناچار است به تحقیقات و تولید علم اهمیت دهد. به هر روی بخشی از نوشته‌های ما پیشنهادهایی است که به نظریه‌پردازی در رابطه با روند تحول در حوزه‌ها می‌پردازد و بخشی از آن چاپ شده است.

پژوهشگاه: شما در فقه، اصول، فلسفه و عرفان صاحب نظر هستید. اگر می‌شود برای چگونه‌کاربردی کردن این علوم و

نتیجه بخش بودن آن در حوزه‌ها و در سطح جامعه مثالی بیاورید.

□ روحانیت برای آن‌که بتواند در جامعه مطرح شود باید نخست به علوم‌ی که بدان شناخته شده است ساختار علمی دهد. برای نمونه، حقوق از دانش‌های بسیار زنده در جهان است و دانشجویان بسیاری دارد. هیچ دانشی به اندازه‌ی حقوق در جهان ورودی و دانشجو ندارد. اما در حقوق حتی در سطح دانشگاهی آن بسیار ضعیف هستیم و مهم‌ترین ضعف آن نیز نداشتن ساختار صحیح در حقوق اسلامی است. ما برای آن‌که فقه و به تبع، حقوق خود را کارآمد کنیم سه زاویه به آن داده‌ایم: شناخت موضوع، شناخت ملاک و شناخت حکم. فقه ما هم‌اینک ملاک‌شناسی ندارد و شناخت موضوع را نیز شأن فقیه نمی‌داند. ما این سه بخش را در کتاب‌های «حقیقة الشریعة فی فقه العروة» که بازنگاری متن کتاب عروة الوثقی است و نیز در «تحریر التحریر» که بازنویسی کتاب «تحریر الوسیلة» است آورده‌ایم. نقص فقه و حقوق ما این است که فقط در پی شناخت احکام است و موضوعات و ملاکات احکام را نمی‌شناسد و به تعبیر به آن‌چه ظهور اولی و بدوی آیات و روایات است بدون داشتن قدرت تحلیل محتوای آن بسنده می‌کند. فقه و حقوق ما چون ساختار علمی ندارد در سطح حقوق بین الملل و جهانی به آن ارزش علمی داده نمی‌شود. فقه اگر به ملاک احکام بپردازد توصیفی



می‌شود و از صورت فرمانی و دستوری فعلی خارج می‌گردد. در فقه توصیفی است که از عوارض و آثار وضعی عمل نیز بحث می‌شود و مکلف با چشم باز و بصیرت کامل است که به اتیان اوامر و بازداشتن خود از ارتکاب نواهی رو می‌آورد. فقه توصیفی همانند پزشکی و طبابت است و مردم را به سوی خود راغب می‌سازد و چون از جلد استبداد کلامی بیرون می‌آید، پذیرش پیدا می‌کند.

اما ماجرای فلسفه این است که فلسفه‌ی ما به جای تکیه بر داده‌های عقلی و منطقی به نظرگاه‌های متکلمان که عامیانه است آلوده شده است. فلسفه‌ی ما نیز هم‌چون فقه و حقوق خریداری ندارد و فلسفه‌ی صدر که فلسفه‌ی غالب بر حوزه‌هاست پذیرش جهانی ندارد. واژه‌ها و اصطلاحات این فلسفه مبتنی بر منطق ارسطوست و از ماهیت، کلیات خمس، جواهر و اعراضی سخن می‌گوید که هیچ وجود خارجی ندارد و واقعیتی برای آن نیست و دنیای علمی آن را نمی‌پذیرد و آن را در موزه‌های علمی می‌بیند. ما در فلسفه نیز ساختار جدیدی به آن داده‌ایم که نه در فلسفه‌ی ابن سیناست و نه در فلسفه‌ی صدر. با مطالعه‌ی این فلسفه است که شما به‌خوبی پی می‌برید داده‌های فلسفی موجود ما از دانش کلام که دانشی عامیانه است فراتر نمی‌رود. ما در ابتدای فلسفه گفته‌ایم وجود بدیهی نیست و با پایه‌ای‌ترین مبنای فلسفی



فیلسوفان گذشته مخالفت کرده‌ایم. حتی دو ضربدر دو می‌شود چهار نیز گزاره‌ای است که عوام آن را بدیهی می‌پندارند و در ریاضیات برای اثبات آن باید چندین قاعده‌ی علمی را هزینه نمود. ابن‌سینا می‌فرمود هر گزاره‌ای باید مستدل باشد و در شفا مثال آورده است اگر مقداری جو کنار قبری بگذارید و الاغی را کنار آن در ضلع مقابل بیاورید، الاغ برای رسیدن به جوها راه مستقیم را بر می‌گزیند و قبر را دور نمی‌زند و می‌فهمد که راه مستقیم نزدیک‌تر است، اما ابن‌سینا می‌گوید فهم الاغ دلیل بر نزدیک‌تر بودن این راه نیست و باید برای اثبات آن قاعده و دلیل بیاورید و آن را بدیهی نمی‌داند و بدیهیات را زیر سؤال می‌برد. فلسفه‌ای که بر اصلی بدیهی مبتنی شده به عامیانه‌گرایی ختم می‌شود و نمی‌تواند مستدل و علمی باشد. از این رو ما در فلسفه این بحث‌ها را به تفصیل و در بیش از هزار جلسه توضیح داده‌ایم و آرای تمامی فیلسوفان نامدار از ابتدا تاکنون را بررسی، تحلیل و نقد کرده‌ایم. ما بیش از هزار نقد به کتاب اسفار وارد کرده‌ایم و فلسفه‌ی نوینی را پایه‌ریزی نموده‌ایم. متأسفانه فلسفه‌ی موجود تقلیدی‌ترین علم است و هیچ‌گونه استنباطی - دست‌کم به اندازه‌ی فقه که آن را به آیات و روایات باز می‌گرداند و ابتدایی است - در آن نمی‌باشد و امور نظری شما به گزاره‌هایی تحقیق شده که ارزش صدق آن مستدل باشد باز نمی‌گردد. فلسفه‌ی ما با

آن‌که قدمت و سابقه‌ی بسیاری دارد ولی در دنیا خریداری ندارد چون نمی‌توان برای آن قواعد و سیستمی علمی ارائه داد و ملاکی برای داده‌های آن در دست نیست و بر اساس وجدانیات یا احساسات و عواطف شکل گرفته است در حالی که جای احساس و عاطفه شعر است، نه فلسفه. الآن از شعرهای فارسی در دنیا استقبال می‌شود چون احساس، عاطفه و تخیل را به خوبی به خدمت می‌گیرد اما فلسفه که جای استدلال است چون نمی‌تواند از استدلال بهره ببرد، کسی نیز خود را به آن مشغول نمی‌دارد. با آن‌که علم با علم در اصل بودن تفاوتی ندارد و چنین نیست که فلسفه خشک و بی‌روح و ادبیات نرم باشد. ما فلسفه را خوب بیان نکرده‌ایم، از این رو فکر می‌کنیم خشک و سخت است. فلسفه نیاز به هموار سازی دارد. درست است که استعدادها برای هر علمی متفاوت است اما به کمک ابزارها و توضیح هموار می‌توان هر دانشی را برای هر استعدادی آماده ساخت. فلسفه‌ی ما نیاز به ابزار بیان به‌روز دارد و فلسفه‌ی صدرا نیز مجموعه‌ای تقلیدی به شمار می‌رود و نوآوری‌های او چنان بر پایه‌ی اصول منطقی نیست و به اصالت وجود قایل است و ماهیت را فرع آن می‌داند؛ در حالی که ما گفته‌ایم وجود اصالت ندارد، بلکه حقیقت دارد و فرعی برای آن نیست و نظام فلسفی او بدین‌گونه از هم فرو می‌پاشد.

پژوهشگاه: استاد، ساختاری را که شما در فلسفه دارید به صورت خلاصه به آن اشاره‌ای داشته باشید.

□ ملاصدرا فلسفه‌ی خود را بر پایه‌ی اصالت وجود گذاشته است و ما می‌گوییم وجود اصالت ندارد بلکه حقیقت دارد، در این صورت ماهیت به کلی از فلسفه حذف می‌شود و فقط وجود است که می‌ماند. وی قایل به تشکیک در وجود است و ما چون قایل به حقیقت وجود هستیم می‌گوییم در وجود تشکیک راه ندارد و حقیقت نمی‌تواند تشکیک‌بردار باشد. وی قایل به وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است و ما این ادعا را به تعدد در عین وحدت در یک مرتبه دانستیم که به تناقض در مرتبه می‌انجامد. با حذف این قواعد از فلسفه‌ی ملاصدرا، فلسفه‌ای برای او نمی‌ماند. این چیدمان با ساختار موجود در عرفان ما نیز متفاوت است. محیی‌الدین که سلطان عرفان است هرچند قایل است وجود حقیقت است اما با این وجود از ماهیت نیز سخن می‌گوید و پدیده‌ها را خیالات می‌داند. در حالی که ما ظهورات را خیالات نمی‌دانیم و این همه دستگاه فاهمه را به مالیخولیا متهم نمی‌کنیم. او می‌گوید: «کُلُّ ما فی الکون وهم أو خیال». ما ذات را منحصر به خداوند می‌دانیم و برای پدیده‌ها قایل به ظهور هستیم. ابن عربی نمی‌تواند خلق را در ظرف حق بنشانند و تعدد را نفی می‌کند و مرحوم صدرا وجود را به تعدد

مبتلا می‌سازد اما ما حق و خلق را با هم می‌بینیم و هیچ‌یک را موهوم نمی‌دانیم و وجود را نیز متعدد نمی‌شمیریم. وجود ویژه‌ی حق است و تنها وجود است که ذات و استقلال دارد اما پدیده‌ها هیچ‌یک ذات ندارد و ظهور غیر استقلالی دارند. این تنها وجود است که ذات دارد و حق نیز مرتبه ندارد بلکه حق دارای تعینات و ظهورات است. ظهور نیز ذات ندارد و فعل است که فعل دارد. حق ذات و نیز فعل دارد. ما هر چه هست را حقیقت می‌دانیم. ذات یک حقیقت است و تنها یک موضوع دارد و نمی‌شود پدیده‌ها را به آن استناد داد و برای مثال گفت انسان موجود است. انسان ظهور دارد، نه وجود. کثرت نیز در مرتبه و در تعینات است، نه در ذات. ما نمی‌گوییم: این همه نقش در آیینی اوهام افتاد و چیزی را وهم نمی‌دانیم. مشاییان نیز میان خلق و خالق به تباین گرفتار آمده‌اند. تعینات نیز ماهیت ندارند و تعین، تجلی و ظهور یک ذات هستند که هو رب العالمین و الله الصمد است. این ساختار با شریعت و با قرآن کریم و روایات به صورت کامل سازگار است و می‌تواند میان علم و عرفان پیوند دهد بدون آن‌که به موهوم، ماهیت، تشکیک در ذات یا تباین مبتلا شود. مرحوم صدرا خداوند را شدید شدید عدی، مدی و شدی می‌داند. در حالی که این تصویر از خداوند بازی با الفاظ است. ظهورات نیز وجود ندارند و معدوم نیز نیستند و تحقق حقیقی

دارند، نه مجازی؛ چرا که ظهور دارد اما ذات ندارد. ظهور یعنی فعل و فعل حقیقت دارد اما حقیقت آن حقیقتی ظهوری است نه وجودی که ذاتی برای آن نیست، بلکه قایم به یک ذات است. هم ذات و هم ظهور صفت بی‌نهایت را دارد. ذره ذره‌ی عالم پدیده‌ها و ظهورات همه بی‌نهایت است و هیچ‌یک محدودی ندارد؛ چرا که هر ظهوری نماینده‌ی ذاتی است که بی‌نهایت است و تمایزها تنها در مرتبه و در تعینات است، نه در اصل ظهور و پدیداری. ظهور ذات در مرتبه است که محدودیت پیدا می‌کند نه در روند؛ چرا که این ظهور به مرتبه‌ی فعلی خود محدود نمی‌شود. بر این اساس اول و آخر در پدیده‌ها پیش نمی‌آید و تصویر ندارد و چیزی اقتضای اول یا آخر بودن ندارد. ما این بحث‌ها را به تفصیل و به صورت مستدل در فلسفه دنبال کرده‌ایم و در آن جا گفته‌ایم در مدارک دینی ما آمده است: «هو الأوّل بلا أوّل أن یکون قبله، والآخر بلا آخر»^(۱). در آن زمان برای جامعه قابل فهم نبوده است که بگویند وجود اول ندارد و آن را با تعبیر: «بلا أوّل أن یکون قبله» می‌آورده‌اند که همان معنای نداشتن اول را دارد.

تمامی پدیده‌ها ظهور حقی هستند که نه از جایی شروع شده و حدوث دارد و نه به جایی ختم می‌شوند. هیچ پدیده‌ای مسبوق به عدم نیست و چنین حرف‌هایی برای متکلمان عامی است. بله،

۱. صحیفه‌ی سجاده، ص ۲۲.

در مرتبه می‌توان گفت در این مرتبه نیست، اما این بدان معنا نیست که در مرتبه‌ای دیگر نیست. هیچ ظهوری نمی‌تواند مسبوق به نیستی باشد و تنها امروز در مرتبه‌ای است که دیروز در آن مرتبه نبوده است. هر ظهوری روندی بی‌نهایت و به اندازه‌ی حضرت حق تعالی اما در ظهور دارد و نه در ذات. با این ساختار همان‌طور که نمی‌توانید از حدوث چیزی بگویید به قدم نیز نمی‌توانید قایل شوید. برای خداوند نیز نمی‌شود شریکی درست کرد چون هیچ ظهوری نیست که ذات داشته باشد و بتواند با ذات خداوند مقابل شود. حتی بحث غلو نسبت به حضرات معصومین علیهم‌السلام نیز از اساس منتفی و سالبه به انتفای موضوع می‌شود. تشکیک و تمایز نیز در مرتبه است، نه در ذات که هیچ ظهوری ذات ندارد. همه‌ی پدیده‌ها ظهور حق و بی‌نهایت هستند و تفاوت اولیای معصومین علیهم‌السلام با دیگران در قرب و بعد و در بلندا و تعدد مراتب و تراکم آن و به لحاظ خلقی است و دیگران مراتب آنان را ندارند و الا به لحاظ حق هیچ تفاوتی میان پدیده‌ها نیست.

تعدد مراتب نیز تبدیلی است و برای هیچ مرتبه‌ای نمی‌توان محدودیت در تبدیل و تاریخ گذشته و آینده‌ی آن ایجاد کرد و خلود آن بن‌بست ندارد. فلسفه‌ی فعلی در آخرت به بن‌بست می‌رسد و نمی‌تواند خلود را توجیه کند به این معنا که بتواند تنبیل‌خانه‌ای دایمی نسازد، ولی این فلسفه ایستار و ایستایی ندارد

و نمی‌شود چیزی را توقف داد یا نگاه داشت و همه‌ی ظهورات با هستی در حرکت هستند و جایی بن‌بست ندارد. اسمای الهی نیز چیش خاص و نوینی دارد و از اعیان ثابت‌ه نیز بحث می‌شود و علم خداوند نیز تبیین تازه‌ای دارد. علم خداوند نه متصل است و نه منفصل و نه حصولی است و نه حضوری، نه اعیانی است و نه مثلی. خداوند به اندازه‌ی همه‌ی پدیده‌ها به اضافه‌ی هستی علم دارد. خداوند بی‌نهایت طریق برای علم دارد. نه علم قبل از ایجاد است و نه بعد از ایجاد. علم پروردگار مثل اتاق زلیخاست که از هر جا نگاه کند به خود و به همه‌ی پدیده‌ها علم پیدا می‌نماید.

این فلسفه ساختار فلسفه‌ی فعلی را دگرگون کرده است. هم‌چنین با عرفان ابن‌عربی متفاوت است و چنین نیست که با حفظ اساس عرفان ابن‌عربی، آن را یک گام جلو برده باشد. عرفان ابن‌عربی اساسی کلامی دارد و کلام آن نیز از اهل سنت گرفته شده است. ابن‌عربی از مبادی منطقی بسیار ضعیف استفاده کرده است. در واقع عارفان ما منطقی ندارند. فلاسفه‌ی ما درست است عرفان ندارند اما در منطق قوی هستند برخلاف عارفان که کم‌تر می‌شود مبانی منطقی را در بحث‌های خود رعایت کنند.

متأسفانه عالمان شیعی همواره از ناحیه‌ی حاکمان مستبد و شاهان در تنگنا بوده‌اند. در سی سال گذشته از انقلاب اسلامی نیز شیاطین استکباری هم از داخل و هم از خارج نمی‌گذارند کاری

اساسی تحقق پیدا کند و نگذاشته‌اند حوزه‌ها فعال شود. ما دویست‌هزار عالم در این کشور داریم. حوزه‌ها باید ساختاری پیدا کند که آنان برای هر سال از کارهای خود گزارش دهند که چه کاری برای پیشبرد دین انجام داده‌اند ولی متأسفانه این‌چنین نیست و حوزه‌های ما هنوز ساختار علمی خود را پیدا نکرده است و در درس‌های خارج خود به بحث‌های تکراری می‌پردازد. بحث‌هایی که برای جامعه‌ی فعلی ما کاربردی و کارآمد نیست و اصالتی ندارد. برای نمونه، کادر علمی حوزه و به‌ویژه شما که در دفتر تبلیغات هستید کجا توانسته‌اید همایشی جهانی داشته باشید و مطلبی علمی را برای آنان ثابت کنید. آیا شما توانسته‌اید یکی از گزاره‌های علوم انسانی را هماهنگ با فرهنگ شیعی برای دانشمندان جهان ثابت نمایید. بله، دفتر تبلیغات برای روستاهای ایران توانسته است مبلغانی تربیت کند. ما باید در جهان قدرت اثباتی پیدا کنیم. ما چه تعداد سایت علمی بر روی شبکه‌ی اینترنت داریم؟ شما چند سایت دارید که فیلسوفان ما بتوانند در آن با فیلسوفان کشورهای دیگر به صورت آنلاین گفت‌وگو داشته باشند و گفت‌وگوهای آنان نیز برای کاربران اینترنت به صورت زنده قابل دسترسی باشد تا این عالمان بتوانند فرهنگ فلسفی شیعه را پاسداری کنند و سربلند از آن مناظره بیرون آیند و دنیا ما را فقط به چشم روضه‌خوان نبیند؟ من به مزاح به مدیر حوزه‌ی

علمیه‌ی قم گفتم شما چنین سایتی را راه‌اندازی کنید و ما حاضریم با دیگران بحث کنیم. این کار شما از دو حال خارج نیست یا ما در مناظره با دیگران پیروز می‌شویم و چیزی را ثابت می‌کنیم که در این صورت افتخار آن برای شماست و شما خوش‌حال می‌شوید یا آنان ما را می‌زنند که باز خوش‌حالی آن برای شماست؛ چرا که زبان ما را کوتاه کرده‌اید. ما برای تبلیغات باید به صورت کلان و مدرن و به‌گونه‌ی علمی و اثباتی سرمایه‌گذاری کنیم. در دنیا این همه تبلیغات منفی بر علیه ماست و ما را افرادی غیرمنطقی و خشن می‌دانند؛ چرا که ما در جایی کاری نکرده‌ایم و چیزی را ثابت ننموده‌ایم. هم‌اینک سایت‌های فارسی‌زبانی که بر علیه ما فعالیت می‌کند و با بودجه‌های آمریکا نیز حمایت می‌شود از شمار بیرون رفته است. آمریکا برای آنان مثل بخش دولتی ایران شده است. این سایت‌ها شبانه‌روز و کاملاً به‌روز فعالیت تخریبی بر علیه فرهنگ ما دارد اما ما در تبلیغات خود فعالیتی درخور نداریم. اگر سایتی نیز داشته باشیم بخش عمده‌ی آن مطالب غیر دینی است و تولیدات حوزوی در آن بسیار کم است. دفتر تبلیغات طرح هجرت را دارد که من آن را به طرح نکبت تعبیر می‌کردم. طرح هجرت بدترین کاری است که انجام شد؛ چرا که ظلم به طلبه‌های شیعه است و طلبه‌ی جوانی را که باید در اوج جوانی درس بخواند چهار سال از محیط درسی

قم دور می‌کنند و به روستایی می‌برند. طلبه جرمی ندارد و مجبور است برای تأمین هزینه‌های زندگی خود به آن تن دهد اما این دفتر تبلیغات است که در تبلیغات خود نمی‌تواند به صورت درست سیاست‌گذاری داشته باشد.

پژوهشگاه: شما با توجه به این‌که شرح مصباح‌الانس را تدریس می‌نمایید، آیا در بحث‌های عرفانی ساختارهای جدیدی دارید؟ برای نمونه، در زمینه‌ی حجیت تجارب عرفانی یا بیان‌ناپذیری این علم و دیگر بحث‌های آن کار نموده‌اید به‌گونه‌ای که منظم، مدون و ساختاردهی شده باشد؟

□ ما همان‌طور که تمامی مباحث فلسفی و اسفار را نقادانه دنبال کرده‌ایم مباحث عرفانی، هم تمهید القواعد و هم فصوص الحکم و هم مصباح‌الانس را به صورت کلی بازان‌دیشی و بازننگاری نموده‌ایم. مباحث انتقادی فصوص الحکم بیش از هزار نوار است که در قیاس نوارهای «تحریر التمهید» حجم پنج برابری و فزونی توضیح و نقد آن را نشان می‌دهد. البته تمامی نوارهای فصوص یک‌هزار و یکصد و پنجاه و یک نوار است. محیی‌الدین چون با فرهنگ و کلام اهل سنت تربیت شده است نماینده‌ی عرفان شیعه به شمار نمی‌رود و مشکلات فراوانی در عرفان دارد. در عرفان عملی نیز بیش‌تر ادعا وجود دارد تا واقعیت و به چند طی‌الارض فلان بقال و بهمان کاسب ختم می‌شود و به علما

نمی‌رسد. عرفان ما نه در نظر و نه در عمل مستند به حجت نیست و گفته‌های این عارف و آن عارف به تنهایی فایده‌ای ندارد. البته ما در فرهنگ شیعه عرفان حضرات معصومین علیهم‌السلام و عرفان محبوبان را داریم که به هیچ وجه تبیین و تحلیل نشده و مواد خام آن در آیات و روایات باقی مانده است. آنچه مردم از عرفان می‌دانند عرفان محبان است و به بایزید و منصور حلاج یا فلان خیاط، قصاب و آهنگر ختم می‌شود و در جایی به عرفان محبوبان نمی‌رسد. شما هم در فلسفه و هم در عرفان از فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام چیزی نمی‌بینید و آن بزرگواران در این دو دانش نادیده گرفته شده‌اند؛ برخلاف فقه که این حسن را دارد که به آموزه‌های امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام و دیگر حضرات معصومین علیهم‌السلام مستند است. شما هیچ یک از حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام را در عرفان سند قرار نمی‌دهید در حالی که صاحب اصلی عرفان اسلامی آنان بوده‌اند. البته دلیل آن این است که اهل سنت دولت و مکنث داشته‌اند و شیعه در هیچ دوره‌ای چنین دولتی نداشته است تا از عرفان اهل بیت علیهم‌السلام و عارفان آن حمایت داشته باشد. شیعه برای تحقق انسان کامل و مقام جمعی و عارف محقق و واصل و برای محبوبان الگو دارد اما اهل سنت چنین الگویی ندارند و نمی‌توانند به کسی مثال بزنند، اما آنان با آن که محتوایی در عرفان ندارند با حمایت دولت‌های اهل سنت عرفان را به خود

منتسب کرده‌اند. متأسفانه در حوزه‌های ما عرفانی تدریس می‌شود که فرهنگ معصوم را ندارد و اساتید عرفان فصوصی را زیر بغل می‌گیرند که معصوم از آن اخراج شده است. خوش‌بختانه فقه ما به این مشکل گرفتار نیامده است و مستند به کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام است. بنده بر آن هستم تا متنی در عرفان بنویسم که از فرهنگ حضرات معصومین علیهم‌السلام آبخشور داشته باشد. هرچند این کار با مشکلات بسیاری درگیر است و کار راحتی نیست. ما عرفان را نه می‌خواهیم مبتنی بر شهود به خودی خود نماییم که اعتباری ندارد و نه می‌خواهیم به صورت کلی آن را بر متون دینی مبتنی سازیم، بلکه فکر عرفانی باید مستند به یکی از این سه امر باشد: برهان کامل، شریعت بی‌پیرایه یا رؤیتی که مخالف این دو نباشد. برهان کامل یعنی دلیل نظری، اولی، ذاتی، کلی که قابل امتحان و آزمایش باشد. شریعت بی‌پیرایه یعنی شریعت مستند که تسامح در هیچ ادله‌ای نداشته باشد. رؤیت و مشاهده نیز نباید مخالف این برهان و این شریعت باشد. ممکن است عارف چیزی بگوید که نه در شرع باشد و نه برهان و خرد به آن برسد، این گفته در صورتی اعتبار دارد که خرد و شریعت با آن مخالفتی نداشته باشد. اعتقاد ما این است که حقایق بسیاری وجود دارد که حتی در قرآن کریم نمی‌توان به آن دست یافت؛ چون خداوند آنچه را که بشر نیاز داشته است در قرآن کریم آورده

است، نه تمامی علم خود را. یعنی ممکن است چیزهایی باشد که نه رَطَب باشد و نه یابس. ما این مسأله را در بحث‌های تفسیری خود آورده‌ایم و در آن‌جا گفته‌ایم قرآن کریم با علم پروردگار برابر نیست و چنین نیست که خداوند هرچه را می‌دانسته است در قرآن کریم آورده باشد بلکه آن‌چه را که بشر نیاز دارد در این کتاب آسمانی و الهی آمده است. این سخن بسیار باریک است و ممکن است کسی چیزی بگوید که دست‌کم ما نتوانیم آن را در قرآن کریم بیابیم؛ هرچند ممکن است معصوم بتواند آن را از قرآن کریم استخراج نماید. پس این‌گونه نیست که شما بتوانی به هر روایتی در عرفان استدلال کنی و چنین هم نیست که بتوانی هر رؤیتی را غیر حجت بدانی و برخی از رؤیت‌ها محترم است. اما عرفان موجود نه برهان محکمی دارد و نه به شریعت بی‌پیرایه مستند است و برخی از روایات عرفانی دخیلات و از اسرائیلات است. کشف‌های آن نیز باد هواست. برای نمونه، خدا رحمت کند مرحوم امام خمینی رحمه‌الله را، ایشان با همه‌ی ارادتی که به محیی‌الدین داشتند وقتی به این‌جا می‌رسند که ابن‌عربی می‌گوید من شیعه‌ها را چنان دیدم، وی می‌فرماید ابن‌عربی خود را دیده است.

ما گفته‌ایم عرفان عروس علوم است و باید از حکمت محکم‌تر باشد نه آن‌که به دست افرادی جن‌گیر یا گل‌مولا و

درویش و قلندر گرفتار آید. متأسفانه کناره‌گیری حوزه‌های علمیه از این دانش سبب شده است عرفان به دست ناهلان افتد و میدان‌دار آن افراد منحرف گردند به‌گونه‌ای که هم‌اینک تهران در تسخیر عارفان قلابی است که حلقه‌های ذکر و ورد مختلط دارند. البته عرفان موجود که از فرهنگ اهل سنت متأثر است چنان قوتی داشته که حتی فلاسفه را به سوی خود خوانده است و ملاصدرا از آن بسیار تأثیر می‌پذیرد. اما این عرفان، با همه جاذبه‌ای که دارد با فرهنگ والای شیعی که عرفان آن محبوبی است و عارفان آن سینه‌چاکان وادی خون و خطر هستند بسیار فاصله دارد. البته این عرفان چنان قوتی دارد که از فلاسفه تأثیر پذیرفته است و آنان فیلسوفان را به دید جاهلان اهل ظاهر و از ظالمان می‌دیده‌اند حتی مشائیان نیز از عارفان تأثیر پذیرفته‌اند و ابن‌سینا آن‌گونه که از نمط‌های نهم و دهم «الاشارات و التنبيهات» بر می‌آید به عرفان سوق پیدا می‌کند اما عرفان وی نیز عرفان محبان است و برای اثبات حقانیت شهود عارفان از دیوانه‌ها و مجانین کمک می‌گیرد. او می‌گوید ممکن است دیوانه‌ها چیزهایی ببینند و شهود عارفان به همین منوال است. درست است که فیلسوفان تحت تأثیر عارفان بوده‌اند اما این به معنای حقانیت عارفان نیست و برای داده‌های عرفانی ارزش صدق را ثابت نمی‌کند. ما عرفان محیی‌الدین را اقیانوس بیکرانی می‌دانیم که افزون بر مروارید،

لجن نیز در آن وجود دارد. هم آب شیرین دارد و هم باتلاق. محیی‌الدین کسی است که ادعای نبوت می‌کند و می‌گوید من خشت آخر عالم حقیقت هستم. او دروغ نمی‌گوید اما به خیال گرفتار شده است. عرفان ما میراثی ارزشمند است ولی دیگر برای ما به عنوان عرفان شیعه کارگشا نیست و نمی‌شود آن را به عنوان عرفان شیعه ارایه داد.

پژوهشگاه: به صورت غالبی و نوعی می‌گویند مسایل عرفانی قابل بیان نیست و زبان ندارد. بیش‌ترین چیزی که عارفان گزارش می‌کنند حالت فناست و کم‌تر به بقا می‌رسند؛ شما چه‌طور می‌خواهید به عرفان زبان بدهید؟

□ من قبول ندارم که عرفان زبان ندارد و قابل بیان نیست و این سخن را اشتباه می‌دانم. بهتر است بگوییم من نمی‌توانم مشاهدات خود را به زبان علم بیان دارم نه این‌که این کار امکان‌پذیر نیست. ما باید در ارایه‌ی این مطالب به صورت علمی صبوری و بردباری بسیاری به خرج دهیم و در پی آن نباشیم که بخواهیم با تعجیل و با سر هم بندی چیزی بگوییم. متأسفانه ساختار فعلی حوزه‌ها نه خود فعال و کاربردی است و در این زمینه‌ها مباحثه می‌کند و نه دست ما را باز می‌گذارد که بتوانیم مطالب خود را با آزادی کامل در این زمینه‌ها ارایه بدهیم. متأسفانه حوزه‌ها بیش‌تر صبغه‌ی آموزش و تقلید دارد و به تحقیق نمی‌پردازد. طلاب فقط یاد می‌گیرند و تنها نیز دانش‌های

گذشتگان را یاد می‌گیرند و نقدی به آموخته‌های خود وارد نمی‌آورند و مبهوت قداست و بزرگی روح عالمان شیعی هستند. حوزه‌ها باید دوره‌ی فعلی آموزشی خود را به پنج سال تقلیل دهد و ما بیش از آن معلوماتی برای خواندن نداریم و بیش‌تر درس‌ها به تکرار و بدون تمرین می‌گذرد. این کار نیازمند داشتن متن‌هایی جامع و منسجم و تربیت استاد و مربی است. شما یک بار مطالب اصول را در معالم می‌خوانید و بار دیگر همان‌ها را در رسائل و سپس در کفایه می‌خوانید و در درس خارج نیز دوباره همان مطالب بازخوانی و یادآوری می‌شود. در حالی که بیش‌تر طلاب حتی کلیات این کتاب‌ها را نیز به‌خوبی یاد نمی‌گیرند. چنین نظام آموزشی نتیجه‌ای ندارد و از آن نه اصولی تربیت می‌شود و نه فقیه. عالمان حوزه نیز که از این نظام گذشته‌اند به صورت شخصی کار کرده‌اند و محصول این دوره‌ی آموزشی نمی‌باشند.

ما نزدیک به صد جلد کتاب را تا سال ۸۶ منتشر نمودیم و قصد آن داشتیم یک‌صد و پنجاه عنوان دیگر در حوزه‌های مختلف علوم انسانی چاپ نماییم اما آقایان حوزوی آن را شکست غرور حوزه دانستند و برخی با تحریک بعضی از کارگزاران اداری، برای ما مشکلاتی به وجود آوردند. مثل این‌که روحانیان فقط باید زیارت‌نامه و روضه بخوانند و نباید به کار دیگر بپردازند. شما بیایید این کتاب‌ها را بررسی، نقد و اشکال کنید، چرا هو و جنجال و دعوا راه می‌اندازید و حمله می‌کنید.

حوزه‌ها باید مولد بشوند و تولیدات فکری را ارج نهند؛ نه آن‌که استبداد فکری داشته باشند و با هم دعوا کنند. این می‌گوید ماست سیاه است، شما برای او ثابت کن سیاه نیست، چرا ناراحت و عصبانی می‌شوید. حوزه‌ها باید قدرت استماع و شنوایی و آزاداندیشی داشته باشند و گرنه به بن‌بست کشانده می‌شود. باید دست عالمان را باز گذاشت تا بحث کنند، سخن بگویند، اشکال کنند، ایراد بگیرند. ما نزدیک به صد جلد کتاب را در یک سال با مشکلات بسیار چاپ کرده‌ایم و می‌گویند غرور حوزه را شکسته‌اید. این چند کتاب است که چاپ شده و در قیاس با عظمت حوزه که چیزی نیست. این صد کتاب نیز یک شبه نوشته نشده و برای آن زحمت کشیده شده است، ما آمدیم صد جلد دیگر را چاپ کنیم اما با این بازتاب، دست نگه داشتیم تا دوباره به کسی بر نخورد و غرور کسی شکسته نشود. ما قصد دعوا با کسی را نداریم. این کتاب‌ها برای حوزه است و در چاپ آن نیز از بیت‌المال و مال فقرا یا از نظام استفاده‌ای نشده است. شما به جای دعوا انتقاد کنید. خیر است ان شاء الله.

خلوت ۳

زمانه‌نگار و زندگی خودنوشت دوران کودکی

از دوران کودکی خود یاد دارم پیرمردی دوره‌گرد را که قدی بلند و چهره‌ای به نسبت سیاه داشت. او کلاه دوره‌دار سیاهی بر سر می‌گذاشت و هم‌چون فال‌گیرها کیسه‌ای پر از زالو بر می‌داشت و در کوچه‌های شهرری فریاد می‌زد: «زالو، زالو». کسانی که چرک یا خون کثیف داشتند، زالوها را می‌خریدند و آن را بر روی دست یا بدن خود می‌گذاشتند و آن زالو چنان خون می‌خورد که باد می‌کرد و می‌افتاد. این خاطره را از دوران کودکی گفتم تا این نکته را خوب خاطرنشان شوم که آن کسی که از دیو و دد ملول است تمامی پدیده‌های هستی را زالوصفت می‌بیند. اگر به مغز عالم پدیده‌ها بنگرید، چیزی جز زالو نمی‌بینید. من از زالو برای عشق بی‌طمع مثال به ضد می‌آورم؛ چرا که زالوصفتی با عشق بی‌طمع در تقابل است و اوج طمع‌کاری را می‌رساند. عاشق

بی سر و پای را دیده‌اید که سر از پا نمی‌شناسد تا به وصال زنی برسد و او را به آغوش کشد، من چنین عاشقی را مثل زالو می‌دانم. برخلاف استادی که می‌خواهد با همه‌ی وجود خود یافته‌های خویش را به شاگرد خود منتقل نماید دیده‌اید، شاگردی که کند ذهن است یا کم‌اهمیت و درس را فراموش می‌کند و استاد آن را بارها و بارها تکرار می‌کند اما نه از روی ترحم، بلکه بدون هیچ طمع‌ی و از سر محبت. آیا به ملاقات شخصی که زمین‌گیر شده است رفته‌اید. آن نیز عشق بی‌طمع است. این عشق‌های بی‌طمع از کجا آمده است؟ البته کسی که این ماجراها را نمی‌بیند از عالم و آدم خسته می‌شود و در روز روشن، چراغ به دست می‌گیرد و فریاد می‌زند: «از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست». کسی مانند ابن‌سینا چنین دیدی نسبت به عوالم هستی ندارد و سیر وی در این فضاها نیست. وی در پی عشق بی‌طمع نبوده است مگر نه، آن را بدون چراغ هم می‌توانسته بیابد. خداوند عشق بی‌طمع دارد؛ چرا که او به خلق خود نیازی ندارد و آنان را دوست دارد. در این جا مهم این است که خلق خداوند عشق بی‌طمع داشته باشد و همانند خدا خدایی کند و بر خدا عشق بی‌طمع داشته باشد. عشق بی‌طمع غایتی ندارد یا به تعبیر دیگر، غایت و هدف آن خودش هست. آیا شده کسی بیاید درب خانه‌ی شما را بزند و بگوید من فقط هوس کردم شما را زیارت کنم بدون

آن‌که چیزی در ذهن من باشد و حتی به قصد لقاء الله به زیارت شما نیامده‌ام. کسی که واصل است عشق بی‌طمع دارد. او منتظر چیزی نیست و چیزی نمی‌خواهد. کسی که با دست پس می‌زند و با پا پیش می‌کشد عشق بی‌طمع ندارد. پیامبران الهی انسان‌هایی ساده بودند؛ به این معنا که آنان در هیچ نخی نبودند. عشق بی‌طمع به خدا مثل این می‌ماند که اگر روزی خداوند خدایی خود را از دست بدهد و گدایی کوچه‌نشین شود، به گونه‌ای که او را مسخره کنند، من باز به آستان وی می‌روم و می‌گویم عاشقت هستم و تو را دوست دارم. کسی که به پدر خود تا سرزنده است احترام می‌گذارد و تا عصا به دستش می‌گیرد حرمت و بزرگی او را فراموش می‌کند بویی از عشق و محبت نبرده تا چه رسد به آن‌که بخواهد عشق بی‌طمعی داشته باشد. به نظر شما عشق بی‌طمع چیست؟ کسی که تا دیروز ثروت داشت مورد احترام بود و امروز که ورشکست می‌شود کسی به او توجهی نمی‌کند می‌داند من چه می‌گویم. آیا در کتابی وصف «عشق بی‌طمع» را خوانده‌اید؟ من به خدایی که حتی خلعت خدایی را از او گرفته‌اند محبت دارم و سر به زانویش می‌گذارم و می‌گویم: سُبُّوح قَدُّوس و این را از کودکی دارم. برخلاف کسی که می‌گوید:

گمان کردی که من لیلی‌پرستم که من لیلای لیلی می‌پرستم
چنین کسی می‌خواهد زرنگی نماید؛ چرا که عشق به کمال با

کاسبی و زالوصفتی تفاوتی ندارد. اگر شما مقداری گندم در حیاط منزل خود بریزید گنجشک‌های زیادی در آن جا جمع می‌شوند اما اگر تنها یک ریگ بیندازید همه در جا می‌پرند و فرار می‌کنند. کسی که با دیدن یک بلا و تندی پا پس می‌کشد، عاشق بی‌طمع نیست. آیا می‌دانید در هر کسی چند درصد عشق با چند درصد طمع جمع شده است و آیا می‌توانید کسی را که عشق بی‌طمع دارد از دیگران تشخیص دهید. چنین کسی که وجودی عزیز دارد و کم‌یاب است.

من هشت یا نه سال داشتم که به قبرستانی رفتم. در آن قبرستان گروهی نشسته بودند که می‌گفتند چند عارف واصل کامل و فاضل در میان آنان است. کسانی که بیش از هشتاد سال و تا نود و پنج سال سن داشتند و کم‌تر از هفتاد سال در میان آنان نبود. در میان آنان کسی بود که چند انگشتر در دست و کلاهی بر سر داشت و به او حاجی می‌گفتند. وی فردی معتمد، پول‌دار و عارف مسلک بود و در آن قبرستان به برخی از فقیران کمک می‌نمود. او در میان آن فقیران نشست و گفت به خاطر خدا به شما محبت می‌کنم و به خاطر مولا علی به شما کمک می‌کنم. من با آن‌که بچه بودم ولی از دیدن او حالم به هم خورد. وی قدرت مالی و تمکن خود را بر سر فقیران خرد می‌نمود و غنای خود را به رخ آن ضعیفان بی‌چاره می‌کشید. او برای خدا این کارها را انجام

می‌داد. آیا چنین کسی می‌تواند به خدا محبت کند و عاشق بی‌طمع وی گردد. آن جازالو نمی‌خرند. در میان آن جمع درویشی بود به نام مالک که نود سال داشت. وی از عشق خورشید هجده سال به آن نگاه کرده و چشم‌هایش سفید شده بود. این حاجی برای او دو سیخ کباب با یک گوجه و نان تافتون می‌گرفت. این‌ها همه آلوده به طمع بود. گویی هر یک سر دیگری کلاه می‌گذارد. مانند کسی که زالو می‌گیرد و خون کثیف خود را به او می‌دهد و زالو نیز فکر می‌کند خون انسانی را می‌مکد و زالوفروش نیز از هر دوی آن‌ها سود می‌برد. عشق بی‌طمع چیست و کجاست؟! البته گفتم باید نگاه را درست کرد و دقیق دید. مگسی که بر روی نجاست می‌نشیند عین عشق اوست. عشق بی‌طمع دل آرام ندارد؛ یعنی دل دل آرام ندارد. آیا کسی که عشق بی‌طمع دارد در نظر ما مثل افراد بُلّه و ساده نیست. می‌گویند در ابتدای انقلاب که برخی از طاغوتی‌ها را گرفته بودند یکی از آن‌ها در زندان قصر از شاه‌پرست‌ها بوده و به شاه اعتقاد داشته است. انقلابی‌ها برای آن‌که او را اذیت کنند شعار مرگ بر شاه می‌دادند و او سر خود را به دیوار می‌زده و با دشنام می‌گفته مرگ بر خودت. وی هنوز مثل افراد بُلّه نمی‌دانسته که انقلاب شده و فضا تغییر کرده است.

از همان دوران کودکی چنین بوده است که اندک پیش می‌آید کسی را به ذهن خود راه بدهم و یا کسی را به قلب خود وارد

نمایم، اما اگر کسی به دل و جان من وارد شد محال است او را رها نمایم. حتی اگر در جهنم و در تابوت باشد. یادم می‌آید دوستی داشتم که از شهرستان به قم آمده بود و به ما علاقه‌ی بسیاری داشت. او بسیار خوش استعداد بود. وی شهرستانی بود و بسیار رفیق‌باز بود. بارها به او گفتم دست از این کارها بردارد و در قم بماند و درس خود را ادامه دهد اما گوش شنوایی نداشت و می‌گفت من آدم خوبی هستم، بر من سخت مگیر. گفتم تو بچه‌ی شهرستانی و جنبه‌ی تهران را نداری اما در ظاهر برای این‌که با من مخالفت نکند می‌پذیرفت ولی کار خود را دنبال می‌کرد. پدر وی از تاجرهای سرمایه‌دار بود و به وی می‌گفت من راضی نیستم به منبر بروی و در قم بمان و من تمامی هزینه‌های تو را تأمین می‌نمایم، اما او باز راضی نمی‌شد و می‌خواست جزو اهل منبر باشد. وی منبر خوبی داشت و در تهران بارها او را دعوت می‌نمودند. او مقالات خوبی نیز در عرفان می‌نوشت که یکی از مجلات، مقالات وی را چاپ می‌کرد. خانمی داشت که به او علاقه‌ی بسیاری داشت و از سادات بود. در زمانی که در قم بود وی هنوز آفتاب غروب نکرده بود که به خانه می‌رفت و می‌گفت این سیده تنه‌است و باید او را دریابم. رفت و آمد او به تهران، حال و هوای قم را از سر او بیرون برد و رفیق‌بازی وی با منبری‌های تهران کار دست او داد و در تهران نیز خانمی دیگر اختیار کرد. روزی نزد من آمد و مرا به منزل خود در قم برد. وقتی

خواستم باز گردم دیدم همسر سیده‌ی وی سر خود را به دیوار گذاشته و او را با حسرت نگاه می‌کند. گویی آسمان برای من به زمین آمد. به او گفتم این دیوار کار دست تو می‌دهد، از این کارها دست بردار و این سیده را تنها مگذار. گفت این انتظارها و فراق است که وصالش را خوش مزه می‌کند، اگر آدم را هر روز ببیند مزه ندارد. خوف مرا برداشت. به او گفتم خیلی در خطری به خدا پناه ببر که خیلی وحشتناک است. هنوز دو ماه نگذشته بود که وی سوار بر خودروی سواری خود چنان به چرخ‌های یک تریلی زده بود که چرخ آن را از جا درآورده بود و خود را با پنج تاجر سرشناس پودر نموده بود. این رفیق‌های نااهل بودند که چنین سرنوشتی را برای وی رقم زدند. به هر حال، خدا وی را رحمت کند و روحش شاد. منظور این‌که اگر نعوذ بالله خداوند وی را در جهنم و حتی به تابوت آتش ببرد و من اختیار داشته باشم، به حتم پیش او می‌روم؛ چرا که وی مدتی با من بود و من او را تنها نمی‌گذارم؛ یعنی به من بر می‌خورد او را تنها بگذارم. البته گمان نمی‌کنم زیر آسمان کسی به قدر من او را دوست داشته باشد. باید گفت صدق الله العلی العظیم که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^(۱). اخوت به این معناست که دیگر نمی‌توانند از هم جدا شوند و حتی جهنم نیز نمی‌تواند میان آنان فاصله اندازد. البته در برابر، من دشمنانی دارم که به مرگ من تشنه‌اند اما من اگر آنان را

بینم، کف پای آنان را می‌بوسم. این دشمنان بسیار نادان هستند و نمی‌دانند ما چه قدر آنان را دوست داریم. این‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَاصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^(۱)؛ به این معناست که میان مؤمنان راهی برای جدایی نیست. برای همین است که ما اجازه نمی‌دهیم خیلی وصل به این و آن بشویم؛ چرا که اگر به جایی وصل کنیم دیگر نمی‌توانیم قطع کنیم و این محبت برای ما مثل اعتیاد می‌ماند که حتی روز قیامت نیز از ما جدا نمی‌شود؛ به‌گونه‌ای که اگر کسی که من او را دوست داشته‌ام قرار است به جهنم برود و من به بهشت، بر درگاه بهشت می‌ایستم و می‌گویم من داخل نمی‌روم مگر آن‌که این دوست نیز به من ملحق شود. بعید است خداوند بگوید هر دو به جهنم بروید. باید هم‌دیگر را این‌گونه دوست داشت. معنای ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ برای ما واضح نشده است که راحت با هم بحث می‌کنیم و به آسانی از هم می‌بریم. آیا دیوانه‌ای هست که بگوید خدایا، شیطان را به‌خاطر من ببخش. خدایا، من تحمل ندارم که بنده‌های تو نااهل باشند اما چه کنیم که قسم خورده‌ای: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^(۲).

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۱. حجرات / ۱۰.

۲. ص / ۸۵.

عالم خدا خاری ندارد و هرچه در آن است شیرین است. این بیت شعر از شعرهایی است که نمی‌توان به آن اشکال کرد مگر آن‌که گفته شود:

به جهان خرم از آنم که جهان هم همه اوست

عاشقم بر همه عالم که همه کرده‌ی اوست
من همه را دوست دارم و من نمی‌توانم خدا را دوست نداشته باشم. البته: «صدیق عدو الله عدو الله» اما عشق عدوی نمی‌بیند. دین یعنی فهم و باید مواظب بود بر اساس معرفت با مردم سخن گفت تا دین‌گریزی پیش نیاید. نمی‌شود به مردم دروغ و غیر واقع گفت و انتظار پذیرش از ناحیه‌ی آنان را داشت؛ چرا که آنان فهم هستند. بسیاری از مبلغان دینی به فهم مردم احترام نمی‌گذارند. حرمت مردم را باید پاس داشت. انقلاب اسلامی سبب شد فهم مردم به صورت تصاعدی رشد نماید و آنان رشد یک قرن را در طی این سی سال داشته‌اند و ما روحانیان نیز باید هم‌پای آنان رشد داشته باشیم و آن‌چه به مردم عرضه می‌نماییم معرفت؛ یعنی باور صادق موجه باشد و نه بافته‌های خیال و وهم و برداشت‌های ناصواب از آیات و روایات. سطح آگاهی مردم بالا رفته است و آنان دیگر از هر کسی سخن‌پذیری ندارند و معیار پذیرش آنان علم و عقلانیت شده است. البته باید توجه داشت برخی نیز به مسابقه‌ی تکاثر ثروت رو آورده‌اند و تنها جایی

می‌روند که برای آنان نانی داشته باشد و انگیزه‌های مادی بر تصمیم‌گیری‌ها تأثیرگذار شده است. آنان در واقع افرادی هستند که از دنیا زخم خورده‌اند و هر کاری را با پول محک می‌زنند و خود نیز با پول است که کار می‌کنند و دارندگی ثروت برزندگی به شمار می‌رود و زندگی اهل معنویت در چنین محیطی فرسایشی می‌شود و فقر را باید نکبت دانست. البته در گذشته می‌گفتند قدر مرد به علم است و کسی که علم نداشت دارای ارزشی نبود اما علم هم با مال است که ارزش می‌یابد و خود به تنهایی ارزش دانسته نمی‌شود. علم بی‌پول نیز مانند غذای بی‌نمک است که بی‌مزه است. در این میان، دل اهل دنیا از زمین بدتر است و هرچه مال است می‌بلعد بدون آن که کسی بتواند آن را استخراج کند و حرص و آز آنان را رها نمی‌کند و خست را نیز به جان آنان می‌اندازد. مال چنین نیست که بی‌ارزش باشد و حتی پیامبر اکرم ﷺ در دعوت عشیره‌ی اقرین، آب‌گوشت به میهمان‌های خود می‌دهد و این می‌رساند که قدر علم به مال شناخته می‌شود. در این دنیا می‌توان بدون علم زندگی کرد ولی کسی نمی‌تواند بدون مال گذران عمر داشته باشد. علم مثل چاه آب و مال مانند طناب و سطل است که بدون آن نمی‌توان از آب چاه برداشتی داشت. البته باید توجه داشت این که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُمْقِنُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^(۱)؛ دنیاداری را مذمت نمی‌نماید بلکه جمع‌آوری و نگاه‌داری مال برای خود را نکوهش می‌نماید. شما می‌توانید دنیا داشته باشید و هم چون حضرت سلیمان آن را به دست باد دهید تا برای آبادانی و تأمین هزینه‌های دیگران مورد استفاده قرار گیرد اما اگر شما پولی داشته باشید که آن را در چارقد خود ببندی و از آن دل برنداری تا آن را هزینه‌ی هرچند پول شما ناچیز باشد مصداق زراندوزی است.

همان‌گونه که گفتم من از کودکی طمعی نداشته‌ام اما نفی طمع بنده با مقام جمعیت همراه بوده است. من از زمان کودکی جمعیتی دارم که بعدها از آن به «اشترگاو پلنگ» تعبیر آوردم؛ به این معنا که با هر چیزی می‌توانم همراه و همسایه شوم. بنده مثل اشترگاوپلنگ هستم؛ یعنی نه شتر هستم تا بتوانم با گاو همسایه شوم و نه پلنگم تا بتوانم در برابر گاو باشم. البته این که چه تقدیراتی در کار بوده است که بنده چنین شوم باید در جای دیگر پاسخ آن را خواست. بنده نه زندگی، نه تربیت، نه حرکت، نه اخلاق، نه درس خواندن و نه درس گفتن به طور عادی و به دست خودم نبوده است. واقعیت این است و به خاطر این موضوع نیز مکرر در راه مشکل پیدا کرده‌ام و برخی با بنده به صورت شخصی یا با امکانات دولتی به مخالفت برخاسته‌اند. ممکن است بعضی

به زنده بودن من راضی نباشند و مرگ مرا بخواهند؛ چرا؟ چون مرا اشتراک‌وپلنگ می‌دانند! شتر از آن حساب می‌برد و می‌گوید این پلنگ است و پلنگ می‌بیند و می‌گوید این شاخ دارد و همین‌طور. این در حالی است که زندگی، تربیت و حرکت من اختیاری نبوده است. به کلام الله مجید سوگند، اگر من یک درخواست از خداوند کرده باشم یا اندکی در پی این مسایل به راه افتاده باشم. همه‌ی این علوم و حرکات اجباری و زوری بوده است.

آیا شما چنین ماده‌ی نقضی در هیچ جایی و در هیچ بیتی پیدا می‌کنید؟ اشتراک‌وپلنگ بودن بنده مشکل ماهوی من بوده است. البته من ماهیت را قبول ندارم ولی این مشکل ماهوی را از ابتدا داشته‌ام. این‌که من چه هستم، مهم نیست. به هر روی اگر درب خانه‌ی بنده یا درب کلاس بنده در حوزه را ببندند، من تنها با یک تکه نان و برنج دم‌پختک زندگی می‌گذرانم و اگر هزار سال عمر کنم، بیمه هستم. نیازی هم ندارم شلوغ کنم. الآن زمان غیبت است و ما هم غیرتی داریم و نمی‌توانیم بی‌رگ باشیم و کفر و الحاد در دنیا زیاد شده است و نمی‌توانیم تسلیم شویم و برای همین است که چیزی می‌نویسیم. مملکت ما هم در این زمینه‌ها مرکز ثقل جهانی است و تنها کشوری که در برابر آمریکا قد علم کرده و نام آن با آمریکا برده می‌شود ایران است و گویی ایران به

اندازه‌ی آن شده است. اما حوزه در چنین مملکتی در حال غربت است و حوزه‌ها نیاز به ترمیم و اصلاح دارد و حوزه‌ی امروز در این مملکت هیچ نقش برجسته‌ای ندارد و حوزه نمی‌تواند در پایان هر سال گزارش بدهد که چه کار مهمی انجام داده است.

درس رفتن، درس گفتن و نگارش کتاب و مانند آن نیز از سر اجبار است و آن را چون تکلیف است انجام می‌دهم. من حتی برای کم‌تر از اندکی نیز هوس مدرسه رفتن ندارم. اگر به من بگویند به قهوه‌خانه بروم گوارتر است تا به مدرسه یا مسجد روم.

همان روزهای نخست‌ی که به قم آمده بودم، روزی به نماز جمعه‌ی حضرت آیت‌الله آقای ار‌اکی رحمته‌الله در مسجد امام حسن علیه‌السلام رفتم. آقای ار‌اکی رحمته‌الله در آن زمان در قم به عنوان چهره‌ای علمی و مطهر شناخته می‌شد اما بحث مرجعیت ایشان مطرح نبود. در میان نماز وقتی اطرافم را دیدم وحشت سراسر وجود مرا گرفت؛ به طوری که نمازم را شکستم و به سرعت از مسجد بیرون آمدم. دیگر در اختیار خودم نبودم و خودم برای رسیدن به آن هیچ کاری نکردم. اگر بگویم خودم این کارها را کرده‌ام چون دلم می‌خواسته است، کفر است. هیچ‌گاه نه خواسته‌ام که درسی بخوانم و نه خواسته‌ام که ریاضتی بکشم و همواره این کارها بوده است که مرا دنبال کرده‌اند. آنان مرا دست‌کم از سه سالگی رها نکردند. سه‌سالگی خود را به خوبی یاد دارم و از آن زمان تا به حال این

مکافات‌ها را داشته‌ام. این که هم‌اینک با کتاب‌های من مخالفت می‌شود و می‌گویند این موسیقی، روان‌شناسی، تعبیر خواب، تفسیر، مباحث ولایت و دیگر امور در جایی نبوده است راست می‌گویند؛ چون من این دانش‌ها را از جای دیگری آورده‌ام و آن را به دانش‌های امروزی ربط داده‌ام.

من می‌گویم می‌توانم قرآن کریم را با دستگاه‌های موسیقی و بدون استفاده از زبان عربی یا فارسی یا هر زبان دیگری حتی برای آنان که سواد ندارند آموزش دهم؛ به‌گونه‌ای که بتواند معنای آن را دریابد. این سخن و ادعا خیلی مهم و بسیار غیر عادی است ولی خوبی آن این است که کسی این کار را از ما نمی‌خواهد. در باب استخراج کتابی در پنج جلد نوشتیم و چند سال است برای مجوز نشر مانده است. اگر در این رابطه هم کاری کنیم با آن که انقلاب عظیمی در فرهنگ قرآن کریم به وجود می‌آید؛ به‌گونه‌ای که آموزش قرآن کریم و درک معنای آن نیاز به آموختن زبان عربی ندارد و هر کسی با هر زبانی می‌تواند معانی قرآن کریم را دریابد و این دانش مثل اختراع خط بریل برای نابینایان است و بنده توان انجام آن را دارم، اما مطمئنم معیارهای چاپ و نشر و ممیزان و بررسان که با افراد به صورت دستوری عمل می‌کنند، مجوز نشر آن را نمی‌دهد. ما با استفاده از صوت و نت‌ها و موسیقی قرآن کریم، می‌توانیم آن را قابل فهم و درک برای عموم مردم جهان با هر زبانی که هستند بنماییم.

ما در باب فقه موسیقی در کتاب «فقه غنا و موسیقی» که هفت جلد است به تفصیل سخن گفته‌ایم و نیز کتاب «منطق موسیقی» را داریم. البته این کتاب نیز از نشر باز مانده است. در آن جا از موسیقی توحیدی به اختصار، آن هم در مقدمه چیزی گفته و از آن گذشته‌ایم. آیا روان‌شناسان یا موسیقی‌دانان می‌توانند به موسیقی جهت توحیدی دهند یا خیر؟ برای نمونه، دستگاه موسیقی آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾^(۱) چیست و چه کسی می‌تواند آن را تشخیص دهد و قدرت استخراج آن را داشته باشد؟

به علم اعداد و حروف نیز آگاهی کامل دارم. عالمی که در آن زندگی می‌کنیم بسیار پیچیده است و یکی از پیچیدگی‌های آن دنیای «اعداد» و نیز «حروف» است که هریک برای خود آثاری دارد. هر فردی دارای عددی است و برخی از اعداد رذیلت‌ها را می‌نماید.

یکی از شاگردان بنده که در عرفان دستی داشت مدت‌ها بر آن بود تا عدد خود را بیاید. وی شاید بیش از پنجاه بار از بنده خواست تا عدد وی را به او بگویم اما بنده از آن امتناع می‌کردم. روزی عید بود؛ عید ولایت حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) که به من زنگ زد و اصرار نمود. به او گفتم اگر عدد خود را بدانی اذیت می‌شوی و وی گفت من پای هر چیزی ایستاده‌ام. عدد او ۱۴۲

بود و من این عدد را به احترام آن روز و برای این که وی بیش از این اذیت نشود به او گفتم و او که آن را ردیلت می دانست پس از مدتی بیمار شد و در بستر بیماری افتاد، ولی بعد از مدتی خود را یافت و آن را به هفت رسانید. او پس از مدتی بر علم اعداد وقوف یافته بود و می گفت با آن می توانم هر جایی از دنیا و حتی برزخ را ببینم. البته من به شاگردان خود از این حرف ها نمی زنم؛ چرا که زندگی معمولی آنان را مختل می سازد.

البته وقتی شاگردی را می بینم که دل به مظاهر زوال پذیر دنیا بسته است با خود می گویم کسی که دل به چنین چیزهایی خوش می کند دل بستنش به من چه قدر ارزش دارد؟! گاه برخی از شاگردان را می بینم که به خودروی سواری یا کامپیوتر خود بیش از من دل بسته اند. طبیعی است اگر او این را نداشت و به من دل می بست چیزی دستگیر او نمی شد. البته من وقتی به چشم های آنان نگاه می کنم می بینم چند آدم دیده اند و دل آنان چه می خواهد.

من به آقای گلپایگانی رحمته الله علیه عرض می کردم: اگر من پنجاه سال زندگی کنم نیازی به یک دینار نیز ندارم؛ چرا که زندگی من بیمه است. من بیش از دم پختک نمی خواهم. اگر میلیاردر هم باشم، همین هستم، اما بالاخره من در برخورد با دیگران، یک دین، تعصب، هدف و آرمانی دارم و هر کسی برای خود خطی دارد.

فرض کنید در مسأله ی ولایت، اگر حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و چهارده معصوم علیهم السلام و ولایت نباشد، می گفتم اولی هستم!

این خودش یک معجزه است، اما در بحث ولایت، همه زمین خورده ی قهرمانان این عرصه هستند و نباید کشتی گرفت و خود را بر زمین زدن آبرومندتر است. هم اینک ما در عصر غیبت هستیم و آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به ظاهر در میان ما نیست و ما بدون غیرت دینی و بی رگ نیستیم و از سویی کفر، الحاد، ظلم، مظلوم کشی و بسیاری از بدبختی های دیگری که در دنیا فراوان است، مسؤولیت آور است و ما نمی توانیم تسلیم شویم و دست روی هم بگذاریم و بگوییم نان ما جور است و باقی مردم مهم نیست که چه مشکلاتی دارند، این است که باید به وسط میدان آمد؛ به ویژه آن که همان طور که گفتم امروز کشور ایران مرکز ثقل جهان اسلام است و ایران در برابر دشمن بزرگ دین اسلام؛ یعنی آمریکا و فرهنگ غرب قرار دارد. آمریکا خود را سلطان جهان و امپراطور زمین می داند و تنها مانع بزرگ خود را ایران می داند. گویی ایران چنان بزرگ شده است که می تواند با آمریکا در هر مسأله ای هموردی کند، اما در چنین مملکتی، حوزه چه نقشی دارد؟ آیا حوزه ها به غربت و انزوا مبتلا نیستند و در دنیا که هیچ، در مملکت ما چه نقش کارآمدی بر عهده ی آنان است؟ هر دانشگاهی در پایان سال خود، آماری از فعالیت های علمی را

ارایه می‌دهد، ولی حوزه‌ها آیا به همین مقدار و به اندازه‌ی یک دانشگاه نیز می‌توانند ادعا داشته باشند؟

هم‌اینک اگر جمعی از طلبه‌های فعال، خوش فکر، منصف و آزاد با بنده جمع شوند و به ما کمک کنند، من نیز می‌توانم به مدد آنان برخی از طرح‌هایی را که در رابطه با دانش‌های دینی دارم به انجام رسانم و در آن صورت، از عملی کردن هر کاری که از دستم برآید دریغ و بخل نخواهم داشت، منت و توقعی نیز ندارم. ولی این کار را تا ریشه پیدا نکرده‌ام می‌توانم انجام دهم و اگر به زمان پیری و ریشه رسم، این حقایق را با خود به قبر خواهم برد. من مرحوم علامه‌ی طباطبائی رحمه‌الله را به یادم دارم. زمانی که علامه، علامه بود کسی از او بهره نبرد و مجبور بود در تبریز باغبانی نماید، و زمانی به سراغ او آمدند که ایشان پیر شده و به ریشه افتاده بود؛ یعنی زمانی که دیگر کار مهمی از ایشان ساخته نبود. زمانی که ایشان در تبریز بود، ایشان هم فیلسوف بود و هم عارف و هم علامه، ولی وقتی ریشه پیدا کردند، دیگر نمی‌توانستند علم کاربردی خود را ارایه دهند.

مرحوم آیت‌الله گلپایگانی رحمه‌الله نیز چنین بود. زمانی که ایشان در فقه پهلوانی بود، تعداد بسیار معدودی به درس ایشان می‌رفتند و از ایشان استفاده نمی‌شد، اما در زمان مرجعیت، که با کفولت همراه بود، ایشان در مسجد اعظم تدریس می‌کرد و بیش از هزار

شاگرد داشت. شاگردانی که هیچ‌کدام کارایی نداشتند و وصف آنان: «**ضَعْفُ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبُ**»^(۱) بود اما کلاهما فی الجنة بودند.

من نیز تا به ریشه نیفتاده‌ام کارایی دارم و رایگان نیز هستم؛ همان‌گونه که دانش‌های خود را بدون زحمت و رایگان به دست آورده‌ام. مؤسسه‌ی ما هم‌اینک توان مالی ندارد و به هیچ محقق نمی‌تواند حقوقی دهد و تمامی کارهایی که در این‌جا انجام می‌شود تنها با احساس وظیفه است که محقق می‌گردد. ما حتی از طلابی که در این‌جا کار می‌کنند گاه پول هم می‌گیریم. تاکنون بیش از دویست جلد کتاب در این مؤسسه آماده شده است که همه مولایی بوده است و کار در زمان ما که هر چیزی به دلار محاسبه می‌شود معجزه است. در گذشته می‌گفتند مشکل‌گشا حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام است اما امروزه می‌گویند: قبل از امیرمؤمنان علیه‌السلام

این دلار است که مشکل‌گشا شده است!

امروزه هیچ ارگانی از ما حمایت نمی‌کند و هر کسی به اندازه برای خود کار دارد و برای خدا هم کار می‌کنند، از این رو نباید از جایی انتظاری داشت و کارها را باید شخصی پیش برد. برای نمونه، اگر کسی نذر کند حدود ده میلیون کتاب برایم بگیرد، حج اکبر انجام داده است. البته من از کتاب خوشایندی ندارم اما مجبورم و به آن به خاطر کارم نیاز دارم. من به این طلبه‌ها پولی هم

نمی‌دهم و گاه آنان از ما طلب‌کار هستند و من همین را معجزه‌ی خود می‌دانم و این عشق و علاقه است که آنان را در این‌جا نگاه داشته است و گرنه روزی هزار بار از این‌جا فرار می‌کردند. البته آن‌ها هم تخم چشم من و قلب من هستند و عشق من به آن‌ها بیش‌تر از فامیلم حتی برادرم هست. گاهی فامیل به من اعتراض می‌کنند که ما شما را کم می‌بینیم و آنان تنها یک چایی با من می‌خورند و چنین ارتباطی با من دارند اما من روی این طلبه‌ها وقت می‌گذارم و عمر خود را برای آنان هزینه می‌کنم.

باید دانست زیرزمین این مؤسسه خیلی ملکوت دارد و تاکنون مرده‌ای در خاک آن دفن نشده و همواره باغ بوده و درخت داشته است. شب‌هایی که کسی در این زیرزمین نیست و تاریک تاریک است من جای جای آن را امتحان کرده‌ام و هر وجب آن با هم تفاوت دارد. این‌جا در هیچ دوره‌ای قبرستان نبوده و مرده‌ای در آن دفن نشده و زمین بکر است؛ یعنی سبک است اما شب‌های آن اگر تاریک تاریک باشد به‌گونه‌ای که کم‌ترین نوری در آن نباشد خیلی سنگین است. شبی در تاریکی شب بر روی سجاده نشسته بودم که صدایی شنیدم. شب‌ها تمام این خانه در اختیار من است و می‌دانستم که این صدا از خانه نیست و چون نمی‌خواستم لامپی را روشن نمایم دقیق شدم تا آن را با صدایی که دارد شناسایی نمایم، بعد دانستم پاک‌کن تلفن است که خیلی خفیف صدا می‌دهد.

من هم‌اینک به حمد الهی هیچ مشکل جسمی ندارم و این انرژی را دارم که روزی ده کار متفاوت در طول بیست ساعت از شبانه‌روز بدون خستگی انجام دهم و این شما باید بگذارید این انرژی بدون استفاده بماند.

کارهایی که هم‌اکنون انجام می‌دهم درست و متناسب با بنده نیست. من باید کارهایی را انجام دهم که در توان هیچ کسی نیست. این کارها را دیگران نیز می‌توانند انجام دهند و وقت مرا فقط تلف می‌کند ولی چاره‌ای ندارم و کسی نیست که این کارها را انجام دهد و در غربت و تنهایی خود به سر می‌برم. ویراستاری و پی‌گیری چاپ کتاب، و حتی نظافت مؤسسه - اگر کسی آن را انجام ندهد - برای من مشکل نیست، ولی کارهای بسیار مهمی که فرهنگ دینی را سالم‌سازی می‌نماید بر زمین می‌ماند؛ هرچند آثاری که بنده به قلم آورده‌ام نه حال، که در آینده‌ای دراز اهمیت و جایگاه خود را پیدا می‌کند. زمانی که خلأ علمی در زمینه‌ی علوم انسانی، خود را نشان دهد و هیاهوها و احساسات بخواهد و جامعه به این نتیجه برسد که در این حوزه دانشی در خور ندارد و نیازمند علم و فرهنگ ناب است. آن زمان است که این آثار نتیجه می‌دهد و می‌تواند مشکلات اساسی جامعه را برطرف سازد.

باز خاطرنشان می‌شوم نباید چشم را از دیدن عظمت انقلاب اسلامی که مرهون مجاهدت‌های بسیار شهیدان و انقلابیان است

بست و کوچک‌ترین تزلزلی نسبت به قداست آن، بی‌دینی و دست‌کم ناجوانمردی، خباثت و جنایت است و طلائی که با ما همکاری دارند نباید در این زمینه هیچ مشکلی داشته باشند. ما کار پنهانی، زیرزمینی، خطی و حزبی نداریم. ما همان‌گونه که به حمد الهی در بحث و درس آزادی را رکن اصلی قرار می‌دهیم و آزاد می‌اندیشیم، در سیاست نیز آزاد هستیم و به هیچ‌کسی از این طرف یا آن طرف وابستگی نداریم. اگر کسی دوست داشته باشد کمک کند باید این‌گونه و آزاد آزاد باشد.

الآن بحث ولایت، جن، موسیقی، ترجمه‌ی ریتمیک قرآن کریم، استخاره، تعبیر خواب، قمار و ده‌ها کار دیگر بر زمین مانده است، ولی تا به حال این‌گونه بوده است که کسی به حرف‌های ما گوش نمی‌داده: «لَا رَأْيَ لِمَن لَا يُطَاعُ لَهُ»^(۱) بوده است و برای همین است که چیزی نمی‌گوییم. ما هنوز نتوانسته‌ایم یک مجله‌ی علمی یا یک پایگاه اینترنتی داشته باشیم. ذخایری این‌جا ریخته است که تفویض می‌شود در حالی که می‌شود از آن استفاده کرد. البته طلبه‌هایی که این‌جا می‌آیند در طول چند سال چنان قوی می‌شوند که به‌تنهایی می‌توانند ادعای لیدری را بنمایند و اگر بیش از پنج سال بمانند باید در ایران جزو برترین‌ها باشند. با این وجود، برخی از عزیزان هستند که ما هرچه به آنان می‌گوییم گوش

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۰.

شنوایی ندارند و طبیعی است که رشد چندانی نخواهند داشت و من هم ترجیح می‌دهم به آنان چیزی نگویم؛ چرا که احساس می‌کنم این طلبه می‌گوید من اختیار خود را دارم و به شما چه که من چه کاری می‌کنم. الآن بسیاری از بحث‌ها مانند کتاب زن مانده است که به بیست جلد می‌رسد ولی کسی نیست که همکاری کند. برای همین شعر می‌گوییم:

شَدَّ زَمَانٌ مِّنْ أَزَادِهِ بِهْ كُفْرَ آلُودِهِ

دین شده بهر همه بستنی و فالوده

صحبت از دین همه جابوده، ولی دین به کجاست؟!

همگان گشته زحق بی‌خبر و آسوده

من، صد لعنی را که در زیارت عاشوراست و باید تفصیل آن را

به دست آورد، از سوره‌ی حمد استخراج می‌کنم؛ اما کسی نیست در این زمینه کمک کند. ما از ترک شرط و ترک شک می‌گوییم و در ذهن برخی از دوستان، انواع شرط‌ها و شک‌هاست. البته اولیای خدا هیچ‌گاه کسی را از خود نمی‌رانند و آنان حتی با شمر هم وفا دارند. حضرت امیرمؤمنان با ابن‌ملجم چگونه رفتار می‌کند و چگونه به او محبت می‌نماید و شیر را برای او می‌فرستد. البته آنان در رابطه با حکم الهی ملاحظه‌ای نداشتند و زنی که نامه را در موهای خود پنهان کرده بود و منکر آن شده بود اما پیامبر اکرم ﷺ گفته بود این نامه با اوست، چون انکار وی به انکار پیامبر باز

می‌گشت، و تکذیب نبی است، آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام کوتاه نمی‌آید و می‌فرماید اگر نامه را ندهی تو را می‌کشم؛ زیرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دروغ نمی‌گوید. آن حکم مربوط به خداوند است اما قصاص نفس امری شخصی است و به قاتل خود نیز محبت می‌نماید. اگر کسی به غیر اولیای خدا دل ببندد بعد پشیمان می‌شود و دست خالی از این دنیا می‌رود. همین جا باید کاری کرد. در تمامی محبت‌ها، علاقه‌ها و عشق‌ها اگر خداوند باشد، آدم پشیمان نمی‌شود. به بندگان خدا از آن جهت که بندگان خدا هستند محبت، ایثار و گذشت داشته باشد؛ هرچند کافر باشد و در این صورت است که به غرور نیز آلوده نمی‌شود.

رفقای ما در این زیرزمین مولایی کار می‌کنند. ما هم هفتصد جلد کتاب داریم که نیاز به ویراستاری و آماده‌سازی دارد و به صورت فعلی کارها بسیار کند پیش می‌رود. این‌ها همه با هم مسانخت دارند. مثل خازن جهنم که خود در دوزخ است و تأثیری عذاب‌آور از آن نمی‌پذیرد. اولیای خدا همانند خازن حتی در جهنم هم خوش می‌گذرانند. کسی هم در جایی ساکن نمی‌ایستد و حتی جهنم نیز ایستایی ندارد و ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِيَجْهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾^(۱). خداوند حتی رحیمیان را تا اسفل السافلین می‌برد و تنها این خداست که آدم باید فدایش شود.

خداوند به تنوع کار می‌کند. از نظر تربیتی نیز خوب نیست فرزند بداند پدر وی فقط یک تنبیه دارد، بلکه امور تنبیهی و بازدارنده‌ی وی باید تنوع داشته باشد تا فرزند به آن عادت ننماید. جهنم هم همین‌طور است. عذاب خداوند نیز روز به روز بدتر می‌شود.

اگر ما جمعی محقق توانمند در اختیار داشته باشیم بحث‌هایی که ممکن است سی سال کار داشته باشد؛ مانند بحث‌های ولایت، شناخت جن و فرشته، ترجمه‌ی قرآن کریم با بیان موسیقی آن می‌شود که تا چند سال به فرجام رسد. من به قرآن کریم که دست می‌زنم می‌بینم می‌توان آن را بدون لغت و صرف و نحو معنا کرد؛ ولی این قدر خود را نگاه می‌دارم تا چیزی نگویم؛ چرا که در کتمان قوی هستم، اما بعضی مواقع ناگهان چیزی از دست می‌رود و گاه هم لازم می‌دانم اندکی از آن را بیان کنم؛ هرچند بسیاری باور نمی‌کنند و برای ما مشکلاتی به وجود می‌آورند!

باید این سخن که دین بی‌پیرایه است را به مردم جامعه رسانید زیرا همه‌ی آنان به این مطالب که می‌رسند به آن گوش فرا می‌دهند. امروزه مردم، گوشی برای شنیدن حرف‌های تکراری یا بی‌محتوا ندارند و این کمبود در زمینه‌ی معارف دینی را باید از این تنور جبران کرد.

گروهی از ایرانیانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند روزی

به بنده گفتند شما به این جا بیایید، ما حاضریم تمامی امکانات رسانه‌ای را در اختیار شما بگذاریم تا سخنان و نظریات خود را بیان کنید. به آنان گفتیم: من دلیلی استکشافی دارم که این کار را نشدنی و محال می‌داند. من در این جا و در گوشه‌ی قم، سخن گفتن با چند طلبه را ترجیح می‌دهم؛ زیرا در ایران که همه‌ی افراد آن احساسی و عاطفی هستند و مردم و عالمان آن اهل عبادت و تقوا می‌باشند، وقتی می‌خواهند کاری انجام دهند نخست منفعت آن را در نظر دارند. حال کجای دنیا آن قدر آزاد است که به من امکانات دهد تا بر اساس اعتقادات خود سخن بگویم بدون آن‌که من منافع آن‌ها را تأمین کنم؟!

من چنان آزاد هستم که اگر بخواهم برای نمونه از حضرت امام خمینی ره بگویم، چنان از او سخن می‌گویم و از شخصیت حضرت امام ره به صورت واقعی می‌گویم که میلیاردها انسان شیفته‌ی ایشان شوند؛ اما اشکالات ایشان را نیز بیان می‌کنم. این در صورتی است که در کشور ما می‌گویند فقط باید خوبی‌ها را گفت و اشکالات را مطرح نکرد و به تعبیر بهتر آدم را مزدور می‌خواهند و فقط باید بگویی و باید هم مطابق میل آنان بگویی!! به آنان گفتیم: خدا رحمت کند مرحوم بهشتی را که بسیار باصفا بود و می‌گفت ما روحانیان هسته‌ایم، به ریش مردم بسته‌ایم!

ما خوب یا بد، با مردم خود هستیم و هیچ‌گاه از آنان جدا

نمی‌شویم. ما خارجی نیستیم تا فرار کنیم. کسی نیز ما را تحویل نمی‌گیرد؛ چرا که آنان نیز می‌دانند ما به هر حال وطنی هستیم و به درد بیرون و آن‌ها نمی‌خوریم. آن‌ها مزدور، وابسته و جاسوس می‌خواهند و وجود ما روحانیان این‌گونه نیست. ما در این جا همین که می‌گوییم «یا امیرمؤمنان علیه السلام» تمامی مشکلات از ما می‌ریزد و امیر مؤمنان علیه السلام باورمان می‌شود. این جا سکوتش آزادتر از همه جاست؛ اگرچه همین سکوت رخوت و خستگی می‌آورد.

به عنوان مثال، دیشب برای تدریس، کتاب مصباح الانس را مطالعه می‌کردم. درس از «الفصل الثانی» شروع می‌شد و فصل نخست آن صد صفحه پیش از آن بوده است. برای برقراری پیوند میان مطالب کتاب باید خلاصه‌ای از فصل قبل گفته می‌شد. فردا صبح به کلاس درس رفتم ولی هیچ کس نیامد. وقتی انسان به غربت و سکوت مبتلا شود، کارآیی انسان کاهش می‌یابد و نمی‌تواند افکار و معلومات خود را بیان کند و تمام استعداد و علوم انسان بدون استفاده باقی می‌ماند.

در قرآن کریم حقایق و گنجینه‌های بسیار عظیمی قرار دارد که بدون استفاده مانده است و بنده قدرت و توان استخراج آن را دارم و می‌توانم دست‌کم هزار پروژه‌ی قرآنی را کلید بزنم. این کارها برای من بسیار راحت است اما نبود نیروی تحقیقی و تنهایی و غربت و نیز در اثر گذشت زمان، این انرژی تلف می‌شود.

این مطلب نیز هست که آدمی نمی‌تواند از اولیای خدا دل ببرد؛ و آن‌ها هم از کسی دل نمی‌برند. اولیای خدا حتی با شمر هم وفا دارند. برای نمونه، در چند مورد از تاریخ نحوه‌ی مواجهه‌ی حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) با ابن ملجم که نزد ایشان تفسیر می‌خوانده آمده است. آن حضرت (علیه السلام) با این‌که می‌دانستند این فرد را نمی‌شود به هیچ‌وجه تغییر داد؛ چرا که ماده و مایع انفعال در وجود او نبود، اما به او محبت و موعظه می‌کرد. حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) در امور مربوط به دین و ولایت بوده است که از باطن استفاده می‌کرده‌اند.

انسان نباید به غیر اولیای خدا دل ببندد که پشیمان می‌شود و نباید خود را بدون جهت معطل دیگران کند و دست خالی از دنیا رود. اگر در تمام علاقه‌ها، محبت‌ها و عشق‌ها خدا باشد، آدمی هیچ‌گاه پشیمان نمی‌شود، چون همه بندگان خدا هستند. اگر انسان به همه از این جهت که بنده‌ی خدا هستند محبت، ایثار و گذشت داشته باشد، در صورتی که به کافر و گبری نیز محبت نماید، مغبون نمی‌شود، همان‌گونه که حضرت می‌فرماید: «اَکْرَمُ الضَّيْفِ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا»؛ یعنی مهمان را گرامی دار و اکرام نما؛ هرچند کافر باشد؛ چون خداوند همه‌ی مخلوقات و بندگان خود را دوست دارد و اگر نیت انسان خدا باشد، به حتم او هم می‌پذیرد.

اگر بخواهم بیش از این از خاطره‌های دوران کودکی بگویم باید به ارتباط با اجنه نیز اشاره نمایم. بنده در کودکی هیچ غربتی نداشتم و همواره گروهی از انس و جن با من بودند. در زمانی که کودک بودم و به مدرسه می‌رفتم، خانمی در همسایگی ما بود که سید بود و به او دختر آقا می‌گفتند. او پسری به نام عباس داشت و خیلی اصرار داشت که فرزند وی با ما دوست باشد. او تا حدودی ضعف عقلی داشت و همین سبب شده بود با برخی از اجنه در ارتباط باشد. اجنه خود او را می‌بردند و می‌آوردند. ما به سبب او به بعضی از مکان‌هایی که اجنه بودند ارتباط پیدا می‌کردیم. در آن نزدیکی حمام و نیز قبرستانی بود که پاتوق اجنه شده بود. او بچه‌ی فضول و شیطانی بود و گاهی نیز اهالی او را اذیت می‌کردند و به او عباس جنی می‌گفتند. ما با او بسیار مانوس شدیم اما کتمان ما بسیار بود ولی او کتمان نداشت. دیدن اجنه نیز برای خود عالمی دارد و گاه لذت‌آفرین و بهجت‌زاست. قیافه‌های آن‌ها نیز تنوع دارد. قدرت جسمی و اقتدار آنان از انسان بسیار بیش‌تر است و زور بازو دارند. آنان در قد، پا، دست و صورت با انسان‌ها تفاوت دارند. شعور و فهم و نیز علم آنان به انسان‌ها نمی‌رسد و کم‌تر از آنان می‌باشند. اگر انسانی آنان را اذیت کند، می‌تواند به وی آسیب برساند اما به انسان‌هایی که آزاری برای آنان ندارند کاری ندارند. چنین نیست که آنان بتوانند در هر جایی زندگی کنند

و تنها بعضی از مکان‌ها را برای زندگی بر می‌گزینند. قدرت ماورایی آنان اندک است و چنین نیست که بتوانند برای مثال، هر جایی را ببینند. بدن آنان دارای جرم است و مثل هوا سبک می‌باشند و جرم سنگینی ندارند. گاهی می‌توان برخورد به آنان را احساس کرد و آنان را دید. ازدواج و ارتباط انسان با آنان گاهی ممکن است و از طریق لمس و مراوده انجام می‌شود. گاهی ممکن است آنان نیز به انسانی علاقمند گردند. غذاهای آنان مخصوص است و مانند انسان‌ها غذا نمی‌خورند.

بنده در کودکی قرآن کریم را به تمامی حفظ بودم اما سواد قرائت و تشخیص واژه‌های آن را نداشتم. ما بچه که بودیم قرآنی داشتیم که خط آن خیلی ریز بود. هنوز مدرسه نمی‌رفتم. در صفحات اولی کتاب‌های درسی صفحه‌ای بود که با خط ریز از شاهنشاه نوشته بودند. ما فکر می‌کردیم این نوشته‌ها قرآن است. آن را برمی‌داشتیم و به نوشته‌های آن نگاه می‌کردیم و قرآن را با قرائت می‌خواندیم. من از سه سالگی تمامی قرآن کریم را حفظ بودم اما بعدها آن را پی‌گیر نشدم.

برای من چیزی بهتر از گفتن از قرآن کریم نیست. بسیار دوست دارم از قرآن کریم بگویم. قرآن کریم با دیگر کتاب‌ها تفاوت اساسی دارد. دیگر کتاب‌ها مثل باب علمی و تک لایه می‌ماند اما قرآن کریم کتاب علم است و نه علمی و کتابی پر لایه است. هم‌چنین دیگر کتاب‌ها را می‌شود آموزشی نمود و برخی از آن‌ها

آموزشی است اما قرآن کریم کتابی آموزشی نیست و برای همین است که در حوزه‌ها متروک است و کتاب درسی نیست؛ به این معنا که کتاب قربی است و کسی ممکن است حتی ده‌ها سال روی آن زحمت بکشد و راه به جایی نبرد اما یکی هم می‌تواند خود را به این کتاب نزدیک نماید و با آن انس بگیرد و باب علم آن برای وی مفتوح گردد.

قرآن کریم کتابی قربی است و معلوم نیست چه قدر به آدمی راه بدهد و او را بپذیرد و توفیقی نیست که با درس و بحث حاصل شود. مقایسه‌ی قرآن کریم با دیگر کتاب‌ها مثل مقایسه‌ی خداوند با آدم‌هاست. هم‌چنین قرآن کریم یک کتاب تنها علمی نیست و عمل را باید با آن همراه ساخت و زرنگی و نیرنگ‌بازی را از خود برداشت و صفا، خلوص و سادگی را جانشین آن نمود. البته قرآن کریم برای همه بیان دارد و کتابی همگانی است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^(۱) و نیز: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^(۲)؛ اما همین کتاب در عین حال کتابی تخصصی است که برای «من خوطب به» قابل فهم است که از این لایه به عنوان «لَدَيْنَا» تعبیر می‌شود: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي

حَكِيمٌ^(۱). کسی می‌تواند به لایه‌ی دوم قرآن کریم راه یابد که بتواند با این کتاب آسمانی انس بگیرد و مخاطب آن واقع شود و قرآن کریم با او هم‌کلام گردد. قرآن کریم هم کتاب هدایت است و هم می‌تواند شأن گمر اه‌کنندگی داشته باشد. قرآن کتاب نور است که یکی در پرتو آن قرار می‌گیرد و بر یکی سایه‌ی تاریک می‌اندازد. چنین نیست که آدمی بتواند فقط از قرآن کریم استفاده‌ی خیر نماید و با توجه به اعمال خود گاهی از آن به شرّ مبتلا می‌شود. قرب به قرآن کریم باید به اندازه باشد. قرآن کریم مثل دارو گیاهی نیست که ضرر استفاده از آن اندک باشد بلکه اگر کسی نتواند به درستی از آن بهره‌برد به شدّت از این کتاب آسیب می‌بیند. قرآن کریم حَمَالَةُ الوجوه است و می‌تواند هر زمینه‌ای اعم از خیر و شر را در آدمی ایجاد کند. قرآن کریم موجودی زنده و آگاه است که: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^(۲). ما پیش از این برای برگزاری کلاس تفسیر به ملاحظه‌ی این امور بوده است که کم‌تر به سراغ آن می‌رفتیم و قرآن کریم را یک کتاب مدرسی و عادی نمی‌دانستیم و این خوف را داشتیم که اگر به مبادی آن توجه نشود و زمینه‌های قرب به آن احراز نگردد نه تنها ممکن است نتیجه‌ای ندهد بلکه

۱. زخرف / ۴.

۲. اسراء / ۸۲.

ممکن است سبب خسارت شود. این کتاب هم سهل است و هم ممتنع؛ یعنی همه‌گویی آن را می‌فهمند و همه هم انگار آن را نمی‌دانند. البته انعکاس و تشعشعی که در نفس دارد و ملکوتی که برای آدمی ایجاد می‌کند مسایلی است که باید آن را به تجربه دید و بیان آن فرصت، زمان و مکان خود را دارد. همان‌طور که خداوند را نباید با کسی مقایسه نمود، قرآن کریم را نیز نباید با هیچ کتاب دیگری مقایسه نمود و مشی آموزشی آن کتاب‌ها در تعلیم این کتاب تأثیری ندارد؛ چرا که گفتیم کتابی قربی و انسی است. رفقا هم اینک می‌گویند درس تفسیری برای ما داشته باش اما وقتی به آنان می‌گویم هر یک کتابی تفسیری را ببینید، به آن توجهی نمی‌کنند و ما در این فضا نمی‌توانیم کاری بکنیم. قرآن کریم خیلی دل به دست نمی‌دهد و باید زحمت کشید. البته ما همواره گفته‌ایم حوزه‌های علمیه در زمینه‌ی قرآن کریم و نیز در زمینه‌ی دانش‌های نوپدید مانند فلسفه‌ی اخلاق، کلام جدید و نیز فلسفه‌ی غرب و عرفان‌های نوظهور مشکل دارد. البته ضیق وقت، کثرت کار، عدم تناسب یا عدم وصول، اجازه نمی‌دهد ما به این امور برسیم. ما فلسفه‌ی اخلاق گذاشتیم اما برخی نامنظم می‌آمدند و حرف‌ها را به صورت کامل گوش نمی‌دادند یا به خواب می‌رفتند و ما مجبور شدیم آن را تعطیل نماییم. درس تفسیر قرآن کریم را نیز در صورتی می‌توانیم شروع نماییم که

حضور دوستان منضبط و نیز فعال باشد. قرآن کریم یک کتاب عملیاتی است؛ یعنی با قرآن کریم می‌توان در هر زمینه و در هر دانشی بهره برد. از این کتاب حتی در جنگ و دفاع نظامی نیز می‌توان استفاده نمود. از این کتاب می‌توان اقتصاد یک خانواده یا یک مملکت را رونق داد اما ما موجوداتی غیر عملیاتی هستیم که نمی‌توانیم حتی رأس ساعت سه در کلاس حاضر شویم. ما استخاره‌ی قرآن کریم را بیان نمودیم اما از تفأل با قرآن کریم و از طلسمات آن چیزی نگفتیم. این کتاب با عملیات سازگار است و مهم‌ترین عامل در فهم آن نیز قرب خالصانه و باصفا به آن است. قربی که نیرنگ و حيله و سیاست بازی در آن نباشد و گرنه کسی که حيله به بندگان خدا را از خود دور نمی‌دارد هرچه بیش‌تر به عبادت رو بیاورد و یا قرائت قرآن کریم داشته باشد بیش‌تر پریشان می‌شود و طهارت باطن شرط نخست ورود به قرآن کریم است. بعد از آن مسأله‌ی حلال درمانی و لقمه است و کسی که لقمه‌ی پاکی نداشته باشد نمی‌تواند با این کتاب انس برقرار نماید. قرآن کریم حیات دارد و به انسان نظر می‌افکند. البته این کتاب می‌تواند تمامی مشکلات بشر را رفع نماید و به‌ویژه درمان هر مشکل روانی را می‌توان از قرآن کریم خواست، اما کار بر روی این کتاب باید عملیاتی باشد و مانند بچه‌های جنگ که در جبهه‌ها بودند همت بالا و شوق گسترده داشت و آن را مانند بحث‌های

دیگر عادی ندانست و منظم در کلاس حضور داشت. حضور شما هم باید پارتیزانی باشد نه با سستی و اهمال و هر یک از ما نیز یک تفسیر را ملاحظه نماید تا ما هم بتوانیم مسایل عمومی و عادی را کنار بگذاریم و بیش‌تر مسایلی را بگوییم که در هیچ تفسیری دیده نمی‌شود. البته در این بحث اشتقاق و مقاربات لغات برای ما خیلی مهم است که ما از آن در کتابی ویژه سخن گفته‌ایم. این مطلب را از آن رو به درازا آوردم که تخصص نخست خود را بعد از خداشناسی، شناخت قرآن کریم می‌دانم و از کودکی با قرآن کریم انس داشته‌ام.

کودک که بودم شبی پدر و مادرم به مهمانی رفته بودند و من تنها بودم. با خود گفتم معنا ندارد نتوانم غذای خود را درست کنم. قابل‌مه‌ای را روی اجاق گذاشتم و مقداری برنج را پاک کردم و در آن ریختم، سپس بر روی آن آب ریختم، وقتی گرم شد، دیدم آب آن تمام می‌شود، دوباره یک بند انگشت روی آن آب ریختم و فکر می‌کردم برنج باید همیشه آب داشته باشد تا نسوزد و آماده گردد. دوباره آب آن تمام شد و من دوباره یک لیوان آب ریختم، هرچه منتظر نشستم برنج سفت نمی‌شد و خود را نمی‌گرفت.

روزی از مدرسه‌ی ابتدایی به خانه می‌آمدم که بچه‌ها یکی را اذیت کرده بودند و پاسبانی آنان را دنبال می‌کرد اما چون من هم آن‌جا بودم، آن پاسبان مرا با آنان می‌دانست و به تعقیب من

پرداخت. من فرار کردم و او هم دنبال من می آمد تا این که از بامی بالا رفتم و به پشت بام بازار شهرری رسیدم. به جایی رسیدم که راهی برای فرار نداشت و البته پدرم را نیز در پایین آن بام در صحن حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام دیدم. با خودم فکر کردم خود را به داخل صحن بیاندازم اما به هیچ وجه به ذهنم نیامد از پدرم کمک بگیرم یا ایشان را صدا کنم. در آن جا قصه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام را به یاد آوردم که به جبرائیل پاسخ نه داده بود.

از کودکی اساتید بزرگی داشته‌ام. یکی از اساتید دوران کودکی ما عالمی بزرگوار بود که مشی اخباری‌گری داشت. او خود را از عالمانی مانند مرحوم مجلسی و شیخ صدوق بسیار بالاتر می دانست. وی نسبت به عالمان قم کم اهمیت بود و نسبت به برخی از آنان به تعریض می گفت وی قبة القدمین را نمی داند اما رساله نوشته است. هم چنین او با فلسفه بسیار مخالف بود. او این ادعا را داشت که می تواند حدیث را از غیر حدیث تشخیص دهد. من در آن زمان کتابی با نام «اخباری و اصولی چه می گویند؟» نوشتم و دیدگاه‌های وی را مورد نقد قرار دادم. روزی بخشی از عبارات کتاب فصوص الحکم مرحوم فارابی که بسیار کریمانه، شریف و ملکوتی است را برگزیدم و آن را برای ایشان خواندم و به وی عرض کردم من نمی دانم این کلام کدام یک از حضرات معصومین علیهم السلام است. او گفت به به و این عبارات برای فلان امام

است. به ایشان گفتم حتماً این طور است؟ گفت بله، بوی عصمت از آن معلوم است. بعد به ایشان گفتم این عبارات برای فصوص فارابی است. وی ناگهان عصبانی شد و ما را که بچه‌ای بودیم دنبال کرد؛ یعنی ما می‌دویدیم و او نیز می‌دوید و می‌گفت تو می‌خواهی مرا دست بیندازی؟!

از کودکی به یاد دارم که اساتید ما می‌گفتند اگر طلبه‌ای در حالی وارد کلاس شود که استاد در حال گفتن درس است به گونه‌ای که وی بعد از استاد و شروع درس بیاید، دیگر خیر نمی‌بیند. من گاه می‌بینم برخی از دوستان این نکته را رعایت نمی‌کنند و برای همین سعی می‌کنم وقتی به درس بیایم که همه آمده باشند؛ چرا که می‌گویم ما که چیزی به این‌ها نمی‌گوییم اما از آنان خیری سلب نشود و شری برای آنان نداشته باشیم. روزی می‌خواستم درس تفسیر سوره‌ی حمد را شروع نمایم اما بیست دقیقه به انتظار نشسته بودم و رفقا هنوز نیامده بودند. بیکار نشستن برای ما که این همه گرفتاری داریم عمل شاقی است. روزی، پس از مدت‌ها توانستم یک ربع خواب درستی داشته باشم، آن روز منزل یکی از رفقا دعوت داشتیم و من یک ربعی در آن جا خوابیدم و این یک ربع به قدر یک هفته بر من اثر کرد. زمان و مکان این قدر مهم است.

یکی از قدیمی‌ترین شاگردهای من بیش از سی سال است که با

ما می‌باشد. او پدر شهید است و فرزند خود را از دست داده و چند نوبت نیز با ما در جبهه بوده است. وی چنان صفایی دارد که هرکاری که ما می‌کنیم او نیز همانند آن را انجام می‌دهد. او همانند ماللباس می‌پوشد و حتی سعی می‌کند رنگ نعلین‌های وی همانند رنگ نعلین‌های ما باشد. چندین سال پیش من دستگاہی در منزل ساخته بودم و او نیز مثل آن را ساخته بود. وی در یکی از روزهای ماه رمضان دچار سانحه‌ی تصادف شد. کسی که به وی زده بود از مشاوران یکی از وزرا بود و عجیب این بود که به او زده و از آن‌جا گریخته و او را به بیمارستان نرسانده بود و عجیب‌تر این بود که او را با صحنه سازی مقصر جلوه داده بود و هم‌چنین نوشته‌ای را دال بر رضایت وی از جنازه‌ی او گرفته بود اما این مرد کم‌ترین شکایت، نارضایتی، پشیمانی و پریشانی در وجود خود نداشت. پیکر وی در این تصادف که البته به حمد الهی از آن جان سالم به در برد، خونین و تکه تکه شده بود.

موقع افطار بود که به من خبر دادند او تصادف کرده است. من هنوز افطار نکرده بودم که بی‌درنگ و یک ساعته خود را به تهران و به بیمارستانی که وی در آن بستری شده بود رساندم. دیدم وی همانند گوشت قربانی شده و نمی‌شد به زنده ماندن وی اعتماد کرد اما او بدنی قوی و درشت داشت و بعد از عمل‌های متعدد جراحی سلامتی خود را بازیافت. هزینه‌های عمل وی بسیار

سنگین بود و کسی که به او زده بود چون رضایت قلبی داشت، هزینه‌های او را نیز نداده بود. بعد از آن‌که ما پی‌گیر کار او شدیم و قرار بر این شد که مجرم را به جزای عملش برسانند، وی با خانم خود به پشت درب منزل ما آمده بود اما من او را راه ندادم. او فردی مغرور بود و می‌گفت ده‌هزار آخوند زیر دست من کار می‌کنند. من به او گفتم بیا پایین و اول آدمیت را از سر این کوچه و از لات‌های قمی یاد بگیر. این عرق‌خورها وقتی تصادف می‌کنند، فرد مصدوم را به بیمارستان می‌رسانند، شب و روز از او پرستاری می‌کنند و از او عذرخواهی می‌نمایند اما تو زدی و در رفتی. بعد هم با نیروهایی که می‌شناختی زد و بند کردی و تازه این بنده‌ی خدا را مقصر جلوه دادی و گفتی او با فرمان ماشین در اتوبان بازی می‌کرده که تصادف کرده است. این یک آدم، اما شاگرد ما هم یک آدم دیگر. کم‌ترین یأسی در وجود او نبود و چهره‌ی زخم خورده او ثابت و استوار بر روی تخت افتاده بود. او در پشت‌کار و انضباط بسیار جدی است هرچند استعداد وی معمولی است و گاه سادگی‌هایی دارد. او همواره برای من قابل احترام است؛ به‌ویژه آن‌که فرزند وی نیز شهید شده است و ما مدیون وی می‌باشیم. وی حاضر نیست در جایی بگوید من پدر شهید هستم و از امکاناتی که به خانواده‌های شهدا می‌دهند کم‌ترین استفاده‌ای نبرده است. او به تازگی چند جلد کتاب نیز به چاپ رسانده است

که تأثیر درس‌های ما بر نوشته‌های وی به‌خوبی در آن نمایان است. وی با وجود سختی‌هایی که بر او وارد شده است کم‌ترین شکایتی ندارد و صفای بچه‌های جبهه که تیر می‌خوردند و آخ نمی‌گفتند تا هم‌رزم آنان ناراحت نشود هنوز که هنوز است در وجود وی می‌باشد.

افزون بر انس با دوستانی باصفا که آن را از کودکی داشته‌ام، انس با آسمان و اهتمام به وقت است. من از دوران کودکی تاکنون به ساعت خیلی اهمیت می‌دهم و همیشه ساعتی همراهم هست. اگر جایی باشم که ساعت نداشته باشم حتما ساعتی هرچند ساعت مچی زنانه می‌گیرم تا بدون ساعت نباشم و گرنه اذیت می‌شوم.

به آسمان نیز بسیار علاقه دارم و هیچ‌گاه زیر سقف حتی در زمستان قرار نمی‌گیرم. بیش‌تر وقت خود را زیر آسمان می‌گذرانم. من از کودکی با آسمان انسی دیرینه دارم و جای جای آسمان برخی از شهرها را می‌شناسم. اگر روزی آسمان را نبینم حالم دگرگون می‌شود و به هم می‌ریزم.

اما از چیزهایی که از کودکی با آن انس داشته‌ام، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است. در میان امامزادگان ایران، حضرت معصومه علیه السلام، حضرت عبدالعظیم و حضرت شاه‌چراغ علیه السلام برترین آنان می‌باشند.

حضرت معصومه علیه السلام از امامزادگان بسیار بزرگ در ایران است و هیچ امامزاده‌ای در قداست و معنویت به آن بانو نمی‌رسد. باید دانست آن حضرت علیه السلام محل دفن خود را با اختیار و اراده در قم انتخاب نموده و این شهر را برگزیده و چنین نیست که چون به این شهر آمده و بیمار شده در این شهر دفن گردیده است.

در روایات چندی از قم به بزرگی و عظمت بسیار یاد شده است. قم شهری تاریخی است که مرزهای آن از ری تا کاشان، ساوه، همدان و اصفهان بوده است. این منطقه‌ی پهناور گلوگاه مراکز مختلف بوده و دارای موقعیت استراتژیکی می‌باشد. در روایات از آن به کوفه‌ی دوم تعبیر گردیده و بر اهل قم درود فرستاده می‌شود.

قم مرکز علم و ولایت است و حرم اهل‌بیت علیهم السلام می‌باشد. نباید از این معنا غافل بود که تنها چهار حرم برای اهل بیت علیهم السلام بر روی زمین وجود دارد که آخرین آن‌ها حرم حضرت فاطمه‌ی معصومه علیه السلام می‌باشد. البته از آن‌جا که روایات، قم را کوفه‌ی دوم می‌داند به این معناست که کوفه به این شهر منتقل شده و حرمت این‌جا به اعتبار این‌که حرم و خانه‌ی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است مضاعف می‌گردد. قم عش آل نبی صلی الله علیه و آله است و به تعبیر دیگر، تجلی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در این حرم دیده می‌شود. در گذشته برخی از اعظم به شهر قم که می‌رسیدند کفش از پای

در می آوردند با پای برهنه بر آن گام می گذاشتند و خاک آن را تربت می دانستند. در سال هشتاد هجری اشعریان کوفه به قم آمدند و در این شهر مستقر شدند. قمی ها پیش از اسلام نیز موحد بودند و زردتشتی ها آتشکده ی بزرگی در این شهر داشتند. قم ثقل ولایت است و برای همین است که حضرت معصومه علیها السلام در وقتی که بیمار بودند خود را از ساوه به این شهر رساندند. بزرگان و اعظم این شهر همانند کوه هایی هستند که زمین را از آسیب و بلا نگاه می دارند. در این شهر باید به عنایت خاص و اشراف ویژه ی حضرت معصومه علیها السلام توجه داشت و سلطان این منطقه را آن حضرت دانست.

اما مردم قم باید خود را فرزندان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بدانند و نسبت به یکدیگر عشق داشته باشند و چنین نباشد که تا کسی نغمه ی مخالفی آواز نمود مورد حمله واقع شود. محبت به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در نطفه های این ملت وجود دارد و افتخار مردم قم این است که انقلاب از این جا شروع شد و اولین شهری است که صدای تشیع و محبت و پیروی از حضرت علی علیه السلام را به همه ی جهانیان رسانید. علمای ما در گذشته به قم که می رسیدند کفش های خود را از بیرون دروازه در می آوردند و می گفتند این جا حرم عصمت و طهارت و عرش آل نبی است و حرمت دارد. مردم قم باید هویت دیروز آن را حفظ کنند. مردمی که باعث شدند شعار «علی» در این مملکت طنین اندازد. این

روزها گرفتاری، بیکاری، فقر، انحراف و انحطاط در قم فراوان شده و باید نسبت به فقر، ضعف، مستمندان و آبرودارها حساس بود. ما در مملکت حضرت فاطمه ی معصومه علیها السلام قرار داریم و این شهر متعلق به آن بی بی و بانوی دو عالم است. در طول تاریخ هیچ شخصیتی به بزرگی آن حضرت علیها السلام در قم وجود نداشته است. خدا رحمت کند مرحوم آقای بروجردی را، وقتی یکی از عالمان عربستان می خواست به دیدار ایشان بیاید وی گفته بود او باید اول به حرم برود و زیارت کند؛ چرا که این جا خانه ی حضرت فاطمه ی معصومه علیها السلام است. محبت به اهل بیت علیهم السلام افتخار ما ایرانی هاست. حضرت معصومه علیها السلام، حضرت شاه چراغ و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام با دیگر امام زاده ها تفاوت دارند. آنان امام زاده هایی هستند که ایدئولوگ و مرجع علمی ما می باشند. اهالی شهرهای قم، شهرری و شیراز باید مواظب باشند در غوغای روزانه ی این شهرها گم نشوند و این امامزادگان بزرگ را فراموش نمایند و دست کم هر صبح که از خانه بیرون می آیند سلامی به آن حضرات بدهند و حرمت این شهرها را به احترام این امامزادگان بزرگ حفظ نمایند. این حضرات علیهم السلام نیز مظهر «أشهد أنّك تسمع كلامي وتشهد مقامي»^(۱) می باشند و سلام هر زائری را پاسخ می گویند.

اگر بخواهیم یکی از امامزادگانی را نام ببریم که در روز قیامت هیچ محاسبه‌ای ندارد باید حضرت عبدالعظیم علیه السلام را بگوییم. حتی مثل حضرت سلمان نیز در روز قیامت محاسبه دارند اما حضرت عبدالعظیم چنان بزرگوار است که از او حسابی نمی‌خواهند. از ایشان در روایات با عنوان «محدث» و نیز «علیم» یاد شده است. حضرات معصومین علیهم السلام این عناوین را بدون جهت به کسی نمی‌دهند. هم‌چنین ایشان «السید الکرم» نیز هستند. در شأن ایشان آمده است: «لوزرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنتم کمن زار الحسین بن علی علیه السلام»^(۱) یا «کمن زار الله فی عرشه». این تعبیر در شأن هیچ امام‌زاده‌ی دیگری نیامده است.

حال، این‌که چه رابطه‌ای میان ایشان با حضرت امام حسین علیه السلام وجود دارد با آن‌که از نوادگان آن حضرت نیست، در جای دیگر سخن گفته‌ایم، اما این تعبیر می‌خواهد حضرت عبدالعظیم علیه السلام را عظمت دهد.

هم‌اینک در تمامی تهران بزرگ هیچ امام‌زاده‌ای مانند حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام شکوه و عظمت ندارد و محور و مقصد حرکت هیأت‌های مذهبی می‌باشد. من نیز به هیچ امام‌زاده‌ای در حد ایشان دل‌بسته نیستم. البته محل زندگی ما در بچگی شهری بوده است و من از آن زمان با ایشان مأنوس بوده‌ام.

۱. شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۹۸.

خلوت ۴

روز معلم و بزرگداشت مقام استاد

اشاره: در سال‌روز شهادت حضرت آیت‌الله شهید مطهری رحمته الله علیه و روز معلم عده‌ای از شاگردان حضرت آیت‌الله العظمی نکونام (مد ظله العالی) مجلسی برای بزرگداشت مقام علمی استاد در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم به تاریخ ۱۲ / ۲ / ۱۳۸۸ برگزار نمودند. متن زیر سخنرانی یکی از شاگردان معظم‌له پیرامون شخصیت ایشان است.

یکی از شاگردان: بسم الله الرحمن الرحيم. در روز بزرگداشت مقام معلم، عده‌ای از دوستان به صورت خودجوش و از باب «أنا عبد من علمنی حرفاً واحداً»^(۱) تصمیم گرفتیم در حد بضاعت محدود خود از مقام شامخ حضرت استاد تجلیلی داشته باشیم. انصاف و حق بدهید که زبان از توصیف ویژگی‌های متضاد استاد

۱. آداب المتعلمین، ص ۷۴.

قاصر باشد. البته افزون بر آن، کتمان و عدم رضایت استاد نیز سخن گفتن ما را با مشکل مواجه می‌کند. بله، کسی که راه محبت و عرفان را به سر منزل رسانده، جز حضرت حق برای او دل‌ربایی نمی‌کند و فارغ از غوغاها و دغدغه‌هاست. البته اگر نبود که خداوند از اولیایش تعهد گرفته که از بندگانش دستگیری کند شک نداشتیم که ما همین مقدار را نیز از حضرت استاد نمی‌دانستیم و چنین تعهدی شادباش و عنایتی برای ماست که در مسیر چهارم اولیای الهی که از سختی‌های بسیار گذشته‌اند شیرینی دستگیری آنان برای ما باشد. من چند بیت از اشعار حضرت استاد را می‌خوانم تا خود این مطالب را از زبان مبارک استاد و در استخدام الفاظ در قالب شعر بیابید. شعرهایی که جوشش وجود قدسی ایشان است و نه جوششی از اراده‌ی ایشان و چنین جوشش‌هایی است که بسیار زیباست:

آن مه مرا با غمزه‌اش این سو و آن سو می‌کشد
از فتنه‌های دلبری هر لحظه با مو می‌کشد
هر دم به ناز چهره‌اش دل می‌برد آسان زمن
آن چهره‌ی بی‌سمت و سو، زین رو به آن رو می‌کشد
دل شد که بگریزد زخود در سایه‌های چهره‌اش
دیدم که هر یک سایه‌اش زین کو به آن کو می‌کشد

کن چاره‌ای در کار من، دل مبتلای روی توست
هر شب خیالت هم مرا، تا خواب گیسو می‌کشد
رفتم که بگریزم من از آن ماه شب‌های وجود
دیدم که در ظلمت‌سرا با سحر و جادو می‌کشد
بی‌خود نشستم در بدن تا آن که بگریزم ز تن
ناگاه دیدم او مرا با تیغ ابرو می‌کشد
کردم رها هستی زخود، تا گردم از مستی رها
دیدم که آن مه پاره تن، با پشت بازو می‌کشد
فارغ شدم از این و آن، هر لحظه از سودای جان
تادل بشد در این گمان، دیدم مرا او می‌کشد
آه از دلم شد بر فلک، هنگام دیدارت به دل

چون دل بریدم از همه دیدم که دل «هو» می‌کشد

دلبر مرا بیگانه کن، از وصف و اسم و هر نشان
از بهر ذات تو نکو، هجر تو نیکو می‌کشد
این بیت آخر را دقت نمودید. این بیت شاهی است بر حرف من که می‌گویم سخن گفتن در اوصاف ایشان سخت است.
بنده نمی‌توانم از عبادت استاد و سجده‌های آخر ایشان و ذکرهای مخصوصی که در سجده دارند و مسیری را که تماشا می‌کنند بگویم که من از این عوالم بی‌خبر و ناآگاهم. از پریشان‌حالی ایشان و شاگردانی که بر وجود ایشان طواف زیارت

می‌کنند بگویم که باز چه داند آن که اشتر می‌چراند. از تضادها بگویم که بنده در کشاکش آن حیرانم، اما این نکته را می‌توانم بگویم که دانش استاد و فرهنگی که ایشان از دین دارند بهترین پشتوانه‌ی فکری برای توجیه مشروعیت نظام اسلامی ایران و بهترین روش عقلانی و معنوی برای ترویج فرهنگ ولایی تشیع است که می‌تواند در این ظلمت‌کده‌ی عصر غیبت که ابرهای سیاه ظلم و جهل همه جا را فراگرفته نجات‌بخش انسان برای یافت حقیقت و هویت الهی خویش باشد. فرهنگی که ریشه در کتاب و عصمت دارد و ملاک و مناط آن را به دقت و به تحقیق در دست دارد. ان شاء الله خداوند توفیق دهد هرچه بیش‌تر از رشحات وجودی حضرت استاد استفاده کنیم:

آیت یزدان پاک و نور رحمان است نکو

حامی اسلام ناب و دین و ایمان است نکو

هم بود سیرت نکو، هم بود صورت نکو

اسم زیبا، بامسمّا، یار قرآن است نکو

برای سلامتی استاد و نثار روح استاد شهید مطهری صلوات بلند بفرستید. اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد.

